

اَنَا اَنْزَلْنَاهُ قَر’ٰنًا عَرَبِيًّا لِّعَلَّكُمْ تَعْتَلُونَ  
براستی ما آن را نازل کردیم در حالیکه قرآن عربی است  
شاید شما تعقل کنید «یوسف - ۲»

## تفسیر

### سورة جمعة و منافقون

تقریرات مفسر مختار حضرت آذای

اسحاق یوسف شعار

از انتشارات

مجلس تفسیر تبریز

رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۴۴

هر گز فروشن = ۵۰۰ روپیه  
کتابخوانی حییفہ

بهاء ۴۰ ریال

دیزاین پارک چاپخانه شفق

Ketabton.com

## لذ کر

این کتاب را با دقت مطالعه فرمائید اگر در مطالع  
آن باشتباهی متوجه شدید لطفاً ما را آگاه سازید و  
البته اگر اشکالات واردہ صحیح بوده باشد با کمال امتنان  
در انتشارات بعدی توضیح داده خواهد شد.

از خوانندگان محترم خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب اغلاط زیر را  
تصحیح فرمایند:

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۱	تسییجم	تسییجم	۴	۳۰	عایدش	عایدش
	۱۴	دهات	دهات	۱۳	۳۵	مفروش	مفروش
	۱۰	پیغمبر	پیغمبر	۱۶	۵۲	مفروش	مفروش
	۱۲	لائق	لائق	۱۷	۵۲	درپائین	که در پائین
	۱۳	مهقله	مهقله	۹	۵۵	پیغمبره	پیغمبر
	۱۴	در بعد	بعداً	۸	۶۰	میفرمایند	میفرماید
	۱۴	تفرقه	تفرقه	۱	۶۱	بیزاری	بیزاری
	۲۹						

و ضمناً در دو عبارت زیر اشتباه لفظی رخ داده است که بدبینو سیله

تصحیح میشود:

۱- در صفحه ۵ سطر ۱۱ بجای جمله «اگر محیط، محیط با سواد میبود» باید جمله «اگر پیغمبر (س) از درس خوانندگان میبود» نوشته شود.

۲- در صفحه ۶۱ سطر ۲ بجای جمله «ومیتوانیم بگوئیم» جمله «وثابت ممدوح» صحیح است.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

## مقدمة

خدا را بسپاسگزاریم از اینکه توفیق داد و مجلس تفسیر تبریز  
توانست اثر مفید دیگری تقدیم جامعه بکند

این مجلس که مدت سی سال است به نشر حقائق اسلامی و تدویر  
افکار می بردازد در سال ۱۳۴۵ قمری هجری (مطابق ۱۳۰۴ خورشیدی) بدست  
بانی آن دانشمند معظم حضرت آقای الحاج میرزا یوسف شعار وبهت  
ویاری هم فکران و هم قدمان ثابت قدم و بالایمان بمنظور نشر معارف قرآن کریم  
تأسیس شده و در این مدت با بذل کوشش فراوان و صرف نیروی مادی  
معنوی بیکران توانسته است قدهای بر جسته در راه وصول بهدف بردارد  
خدمات این مجلس از اول کار توان با تحمل ملامتهای جانگزا و ملالتهای  
ازوح گذاز بوده است لیکن بانی محترم واعضاء آن در راه رسیدن به کعبه  
مقصود از خارمغیلان نه اسیدند و با اینکه آماج تیرهای زهر آگین تهمت  
قرار گرفتند ثبات قدم ورزیدند تا این معنی را به جامعه تفهم کردند که  
قرآن برای فهمیدن است.

خدا را سپاس که شب تار سپری شد و صبح اید فرا رسید چه  
نعمت و توفیقی از این بالاتر در محیطی که صدی نو دور دم از نعمت خواندن  
و نوشتمن مجر و مند نونهالان و خردسالان معصوم در سایه جد و جهد و  
فاداکاری مریان مجلس کتاب خدا را مانند سائر کتابها تلاوت کرده و  
بفرآخور استعداد خویش از روی حقائق و معانی آن پرده بر میدارند.  
برای مجلس تفسیر افتخار بزرگی است که تاکنون صدھا جوان  
بافضل و تقوی را در مدد دانش خود پرورش داده و با حربه منطق اسلامی

مجهز کرده است.

اینک در چند سال اخیر قدم فراتر نهاده و به تعمیم خدمت پرداخته و برای عقد موّدّت و ایجاد الفت با هم‌فکرانی که بعد مکان رشته اتصال را پاره کرده به چاپ و نشر آثار مفیده اقدام نموده و آثار چندی بنام مقدمات تفسیر و محکمات و مشابهات و تفسیر سوره عم (نبأ) بزیور طبع آراسه و بجامعه اهداء کرده است.

اثر حاضر تفسیر دو سوره جمعه و منافقون که هورد توجه و تلاوت اکثر برادران ما میباشد با مزایای خاصی چاپ میشود برای فهم دانشجویان و دانش آموزان ابتداء معنی آیات بطور تحت‌اللفظی ترجمه شده و سپس به سائر جهات و مطالب لازمه از قبیل تفسیر، تحقیق، معنی لغات و اعراب پرداخته این تا همگان بقدر مقدور از کلام خدا بهره برند علاوه از آثار مشروحة تفسیر سوره های زیادی از قرآن مجید با اسلوبی که مخصوص مجلس تفسیر است توسط بانی مجلس تنظیم و جهه چاپ آماده است که در صورت تأمین هزینه چاپ در دسترس جامعه قرار خواهد گرفت و همچنین در نظر است در آئیه نزدیکی تفسیر و تحقیق آیات مشکله قرآن چاپ و منتشر شود.

مجلس تفسیر تبریز در حالی که این توفیق را به تمام اعضا محترم و با ایمانش تبریز میگوید برای ارواح هم‌فکران و هم‌قدمان شرافمندی که در روزهای بحرانی مجاھدة لازم را در راه حمایت کتاب خدا بعمل آورده و اساس مجلس را با همت فنا ناپذیر خود استوار ساخته و زودتر ازما بسرای باقی شتاfteh‌اند از خداوند مهریان آمرزش و رحمت میطلبند در راه ادامه خدمت و جلب افکار عامه به فهم و تدبیر در قرآن مجید که هدف انحصاری مجلس است برای برادران دینی توفیق بیشتری میخواهد.

بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳

مجلس تفسیر تبریز

## تفسیر سوره جمیعه که مدنی و مستعمل بر یازده آیه است

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند رحمٰن و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ  
تسبيح میکند بخدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که پادشاه ، پاکیزه ،  
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمْمَيْنَ  
غالب و حکیم است (۱) او کسی است که برانگیخت در میان درس ناخواندگان  
رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ  
پیغمبری از ایشان (که او هم درس نیخواسته بود) هیخواند باشان  
آیاتِ آیاتِ وَيَزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
آیات اورا و پاکیزه میکنند ایشان را و یاد میدهد باشان کتاب و حکمت را  
وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفَى ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲) وَآخَرِينَ  
وبراستی بودند از پیش، هر آینه در گمراهی آشکار (۲) وغیر از  
مِنْهُمْ لَمَّا يَأْتِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)  
آن را که هنوز پیوسته اند باشان واوست غالب و حکیم (۳)

-۲-

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ  
آن فضل خداست عیدهد آنرا بهر که بخواهد و خدا دارای فضل بزرگست  
﴿مفهوم آیات﴾

هر آنچه در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح میکند و او سلطان،  
پاکیزه، عزیز و حکیم است او چنان خدائیست که از هیان مردم درس  
ناخوانده پیغمبری برانگیخت که خود او نیز درس ناخوانده بود. به ایشان  
آیات خدا را میخواند و نفس‌های آنانرا تزکیه میکند و بایشان کتاب و  
حکمت می‌آموزد و براستی پیش از این تعلیم در گمراهی آشکار بودند و  
علاوه بر ایشان کسانیرا هم از عرب و غیر عرب کتاب می‌آموزد که هنوز  
بآن لاحق نشده‌اند یعنی هنوز بدین اسلام تشریف حاصل ننموده‌اند و خداوند  
بر همه چیز‌غالب است و کارهایش از روی حکمت انجام می‌گیرد و پیغمبری موهبت  
الهی است بهر که خواهد میدهد و خداوند صاحب فضل بزرگست.

## شرح آیات و توضیح نکات

۱- **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**: این آیه هیساند که تمام  
وجوداتی که در آسمانها و زمین وجود دارند بخداوند تسبیح میکنند یعنی  
هر موجودی از انسان و حیوان و نبات و جماد بر آفریننده خود گواهی میدهد.  
وبرای توضیح اینکه چگونه تمام موجودات خداوند متعال را تسبیح  
میکنند بشرح زیر همین‌دادیم:

تسبیح برد و نوع است: تسبیح تکوینی و تسبیح تشریعی - تسبیح  
تکوینی همان تسبیح معنوی است که هر مخلوقی اعم از ناطق و غیرناطق  
وعاقل و غیر عاقل بنوبه خود وجودش معروف خدا است و هر یک ازی است

که به مؤثر دلالت میکند ولی تسبیح تشریعی یا اختیاری فقط مخصوص عاقل و ناطق است و شخص خدا شناس موقعیکه خدارا یاد میکند واورا میستاید و بر او نماز میگزارد تسبیح تشریعی بعمل آمیآورد. آنچه از آیه فوق مستفاد میشود همان تسبیح تکوینی است .

ممکن است گمان شود که تسبیح تشریعی نیز در این آیه صدق میکند با این معنی که بعضی میگویند تمام موجودات هر یک نسبت بخود بازبانی خدارا تسبیح میکنند ولی باید دانست که این آیه راجع بااظهار قدرت است و در چنین مقامی باید با محسوسات استدلال گردد در صورتیکه بغیر از انسان تسبیح لسانی تمام موجودات (برفرض قبول آن ) چیز نامحسوسی است و نمیتوارد هور استدلال قرار گیرد و بعلاوه موضوع تسبیح تنها در این سوره نیست بلکه در چند سوره همینضمون با جملات **يَسِّيْحُ لِلَّهِ وَ سَبِّحَ لِلَّهِ** آورده شده است . کسانیکه آیه فوق را به تسبیح تشریعی حمل کرده اند آیه (۴۴ از سوره اسراء ) را شاهد معتبر و دلیل بارزی برگفتار خودشان میدانند و آن آیه اینست : **تُسِّيْحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ أَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسِّيْحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَنْقَهُونَ تَسْبِيْحُهُمْ** ( هفت آسمانها و زمین و تمامی هردم که در آنها هستند بخدا تسبیح میکنند و چیزی نیست مگر با تعریف خدا تسبیح میکند ولیکن تسبیح آنها را نمی فرمید ) استدلال ایشان چنین است که تسبیح کلیه موجودات بطور تشریعی واختیاری است ولیکن بشر از کیفیت آن بی اطلاع است . میگویند اگر چنانچه تکوینی بود هر شخص خردمندی آنرا می فهمید و احتیاجی بذکر جمله **(لَا تَنْقَهُونَ تَسْبِيْحُهُمْ)** نمی ماند . برای رفع این توهّم باید توجه کرد

که ماقبل آیات در مذمّت مشرکین است که ملائکه دختران خدامیدانستند و خدایانی برای خدای یگانه شریک قرار میدادند تا اینکه هیفرماید: **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عَلَوْا كَبِيرًا** (خدمت زه و برتر است از آنچه میگویند یعنی نسبت اولاد باو میدهند و یا برای او شریکی میپندارند) تا هیفرماید که تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنها است و همه چیز بالسان تکوینی و فطری بمنزه بودن خدا گواهی میدهند. بعد از ذکر مطالب مزبور خداوند در تعقیب سرزنش مشرکین هیفرماید: « لیکن کفر و عناد شما هانع از این است که شما به تسبیح آنها متوجه باشید ». نتیجه اینکه تسبیح در اینجا مانند بسیاری از آیات دیگر که تسبیح موجودات را بیان میکند تسبیح تکوینی است و هر مخلوقی از مخلوقات خدا وسیله شناسائی پروردگار یکناست و حتی شخص کافری را که بازبان خود خدارا انکار میکند و میگوید ( خدا نیست ) در نظر بگیرید. پس از دقت کامل متوجه خواهید شد که خود او نیز شاهد بروجود خدا است. زیرا هنگامی که کارخانه حروفچینی خود را بکارانداخته وزبان و دندان او وسیله بیان محتویات معجزش میگردد و میگوید ( خدانیست )، در عین حال از طرف دیگر آن کارخانه حیرت انگیز بازبان حال فریاد میزند دروغ میگوید این بنده کافر، آیا این دستگاه عجیب بدون صانع ممکن است ایجاد گردد ؟ آری تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین است بوجود خدائی قادر و تواناگوahی میدهند.

### ۳ - هَوَّالَذِي بَعَثَ فِي الْأَمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتَلَوَ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ :

قبل از شرح کلمه امین توجه شمارا به اهمیت بعثت پیغمبر ص جلب مینماییم: از نعم و موهب الهی که قابل اهمیت است بعثت پیغمبر اکرم ص

هیباشد که خداوند بایعت او هفت بزرگی بگردن بشر گذاشته است. آری جای آنست که خود را بالین نعمت بشناساند و در مقام اظهار قدرت آنرا بعالیان تذکر بدهد زیرا که خداوند بالین نعمت عظمی مردم را از بر تگاه آتش رهانید و بلذت دائمی سوق داد: وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا (وبرابر گوдал آتش بودید پس شمارا از آن نجات داد) و این خود قدرت عظیمی است که از میان تودهای بیسواند که در دریای جهالت غوطه ور بودند و خواندن و نوشتن از میان آنها منحصر بعده معدودی بود پیغمبر امی (درس ناخوانده) برخیزد و چنان تعالیمی دعوت کند که در پیشرفت سریع السیر خود نظری نداشته است. حال این پرسش پیش می‌آید که خدای تعالی چرا پیغمبر را از میان کسانی که علم نیامده بودند انتخاب کرد. جواب میدهیم که اگر پیغمبر درس خوانده می‌بود مردم در تعالیم مقدسه وی شک میکردند و گمان میبردند که شاید از دانشمندان معاصر خود اخذ کرده است و ممکن است علل دیگر نیز داشته باشد.

**۳. وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحَكْمَةَ:** کتابهای لغت در بیان معنای حکمت چنین میگویند: (الْحَكْمَةُ: الْعَدْلُ، الْعِلْمُ، الْحَلْمُ الْفَلَسْفَةُ، الْكَلَامُ الْمُوَافِقُ الْحَقِّ وَصَوَابُ الْأَمْرِ وَسَدَادُهُ) معنای جامع حکمت (بی خلل و استوار) است و از همین جهت بقرآن حکمت اطلاق شده است. درجای دیگر میفرماید: أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحَكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، دعوت کن برای خدایت با حکمت و موعظه نیک. مقصود از حکمت، حکمت منتب بفلسفه نیست. باید توجه کرد که آیا پیغمبر می‌رس حکمت فلسفه را می‌آموخت؟ چنان حکمتی که از آن زیانهای بسیاری نیز بعالی اسلام وارد آمده و کسانی را هم از

راه اسلام منحرف ساخته است ؟ در بسیار جای قرآن حکمت با آیات قرآنی اطلاق شده، از جمله درسورة اسراء بعد از بیان ۱۶ آیه (۳۸ - ۲۲) در خصوص اخلاق و آداب حسنی میفرمایید : **ذلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ** یعنی آنها یکی که گفتیم همگی حکمت و سخنان استوار بود.

**۴- وَأَنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفْتِ ضَلَالٍ مُّبِينٍ** : اهل مکه قبل از ظهور پیغمبر اکرم ص تاچه اندازه غرق دریای جهالت بودند و چه کارهای را از روی نادانی انجام میدادند اغلب آنها در تاریخ مشهود است. بعلاوه در خود قرآن نیز از احوال آنان یادی شده. از جمله زنده بگور کردن دختران و بت پرستی و عبادت خدا یان متعدد و تیریم حلالها مانند (بحیرة، سائبة، وصيلة و حام) (۱) و خونریزی های بزرگی که میان قبائل برسر یک کار جزئی صورت میگرفت و کارهای نظیر آنها.

**۵- وَآخَرِينَ هُنَّهُمْ لَمَّا يَحْتَقُوا بِهِمْ** : در ضمن تفسیر این آیه روایتی

(۱) ماجعل الله من بعيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام (سوره مائدہ آیه ۱۰۳)

بحیرة : اهل جاهلیت وقتیکه شتر ماده ای پیچ مرتبه زائید گوش آنرا پاره میکردند تامعلوم شود که این شتر محترم است و نبایلسوارش شد و آنرا (بعیره) میگفتند و آن را از آب و چمن طرد و منع نمیکردند و آزاد میگذاشتند.

سائبة : در زمان جاهلیت میگفتند اگر از سفر باز آمدند و یا از مرض بهبودی یافتم شتر من سائبه خواهد بود و آن را مانند بحیره محترم میداشتند.

وصیله : در زمان جاهلیت اگر شتری بچه ماده ای میزاید آن را از آن خودشان میدانستند و اگر بچه نری میزاید مخصوص خدا یانشان میدانستند و اگر نر و ماده در یک جام تو لمیشد میگفتند این شتر ماده، برادرش را بخود وصل کرد و شتر نر را هم در راه خدا یان خود ذبح نمیکردند و برای خودشان بر میداشتند و آنرا او وصیله میگفتند.

حام : در زمان جاهلیت اگر از صلب شتر نر ده بطن متولد میشد میگفتند که این شتر نر ظهر خود را حمایت کرد و بنا بر این نبایلسوارش شد و نباید بارحمل کرد و از آب و چمن نمیتوان او را منع کرد و آنرا حام میگفتند.

مفهوم آیه این است (خداؤنداز بحیره، سائبة، وصیله و حام چیزی را حرام قرار نداده و آنها از پندارهای باطل خودشان است).

در تفاسیر ذکر کردند که چون این آیه نازل شد یاران پیغمبر از وی پرسیدند که مراد از لاحقین چه کسانی هستند؟ حضرت دستش را بشانه سلمان گذاشتند فرمود اگر ایمان در قریباً باشد قومی از این مردان بآن دست میباشد ظاهراً از این خبر انحصار فرمیده میشود یعنی حضرت فرمود هماناً ایرانیانند که بعداز مدتی اسلام را میپذیرند، لیکن هیتوان گفت چون ایرانیان نسبت با آیه شریقه یکی از مصاديق مهم وقابل اعتماء بودند و در موقع سؤال نیز یک شخص بر جسته‌ای مانند سلمان در مجلس حضور داشت لذا پیغمبر اکرم ص بذکر سلمان و ایرانیان اکتفا فرموده است و گرنه منظور حضرت منحصر ایرانیان نبوده است و مراد از لاحقین تمام مسلمانانی هستند که بعد از مسلمانان پیشین تاکنون باعثت اسلام متنع و مقتصر شده و بعد از این نیز خواهند شد.

**٦- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ: أُمَّى بِمَعْنَى دَرْسٍ نَّاخْوَانَدَهُ**

ومناسبت لغویش اینست که آم بمعنی مادر و آمی منسوب به مادر است چون طفل نوزاد بهره‌ای از علم ندارد لذا آمی بکسیکه درس نخوانده است اطلاق میشود بعضی‌ها کلمه آمی را منسوب به آم القری دانسته‌اند. مقصودشان اینست که پیغمبر در میان اهل مکه مبعوث شده نه در میان درس ناخواندگان، ولی این قول مخالف قواعد عربی است و آمی منسوب به آم القری (مکه) نمیباشد. زیرا اگر بخواهند هشلاً آم کلثوم یا ابوحنیفه را منسوب کنند یعنی (یاء) نسبت بدانها وصل نمایند امی وابوی نمیگویند بلکه (باء) مشدد نسبت را با خر کلثوم و حنیفه میآورند و می‌گویند کلثومی و حنفی روی این اصل هرگاه بخواهیم آم القری را منسوب نماییم باید قروی بگوییم

نه امی<sup>(۱)</sup>. (۱) بعلاوه برای رفع توهّم باید دانست که کلمه امی در همه جای قرآن نیز بمعنی درس ناخوانده میباشد از جمله آنها آیه ۷۸ سوره بقره است که میفرماید: وَمِنْهُمْ أَمْيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْأَمَانِيَّ (از میان ایشان یعنی یهودیان یوسوادانی هستند که کتاب راجز آرزوها چیز دیگری نمیدانند) و از طرف دیگر لفظ امی در تمام مواردی که درباره حضرت پیغمبر گفته شده معنای (درس ناخوانده) است نه بمعنی مکی بودن<sup>(۲)</sup> و بطور کلی تمام مواردمذکوره در مقام امتحان و قدرتنمایی است و بنا بر این مناسب نیست که خداوند بفرماید (من خدائی هستم که ازمکه پیغمبر برانگیختم) زیرا در مقام قدرتنمایی ذکر مکی یامدنی بودن پیغمبر چندان اهمیت ندارد بلکه مهم اینست که از میان درس ناخواندگان یکنفر از خود ایشان مبعوث شده و با آنان کتاب و حکمت یاد دهد و نفوس را تزکیه نماید. باز برای توضیح بیشتری میگوئیم در زمان نزول قرآن مصطلح نبود که مکه را ام القری بگویند و اینکه در سوره انعام آیه ۹۲ میفرماید: وَلِتَنْذِرَ أَمَّالْقُرْيٰ وَمَنْ حَوْلَهَا (تا اینکه اهل مکه و کسانی را که در اطراف آن هستند بتراوی) بدینهی است که ام القری در این آیه نام مکه نیست بلکه صفت آنست و هر جایی که تقریباً مرکزیت داشته باشد مانند پایتخت و شهر و قریه بزرگ آن را نسبت بقریه هایی که در اطراف آن واقع شده ام القری میگویند و چون حضرت پیغمبر از عربستان که مکه نسبت بکلیه آن ویا بقسمت

(۱) بکتاب سیوطی باب نسبت مراجعه شود.

(۲) کلمه امی در سوره اعراف نیز در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ بمعنی درس ناخوانده به پیغمبر نسبت داده شده است:

الذين يتبعون الرسول النبي الامى ... فآمنوا بالله ورسوله النبي الامى ...

بیشتری از آن هر کزیت داشت بر خاسته بود لذا خداوند در اینجا مکه را را بالفظ ام القری بیان کرده است و آیه ۵۹ از سوره قصص بر این معنی شاهد میباشد: **وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرْبَىٰ حَتَّىٰ يَعْثُثُ فِي أَمْهَارَ سَوْلَةٍ تَّلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كَنَّا مُهْلِكِي الْقُرْبَىٰ إِلَّا وَأَهْلَهُمَا ظَالِمُونَ** (پروردگار تو اهل قریه های راهلاک نمیکند مگر در مادر آنها یعنی در اصل و مرکز آنها رسولی برانگیزد که بایشان آیات مارا بخوانند «همچنانکه در مکه بیouth شد» و ما قریه ها را هلاک نمیکنیم مگر اینکه اهالی آنها ستمکار باشند).

#### ۷- **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ :** طبیعت بشر براین جاری

است که در بروز و ظهور هر امری غالباً متوجه شخصیت میشوند و در مرحله نیخت با امر و حقائق اعتنای نمیکنند و دستور خدائی و حقائق قرآنی لازم است تایین عادت پسترا از مغز مردم نادان بر طرف سازده مغز های غبار آلودرا از این گرد عارضی پاک و بی آلایش کند. هنگام ظهور خاتم-البیین اشرف قریش نگاهی بخود کردن دو نظری بسوی پیغمبر اکرم (ص) انداختند و بنظر حقارت بوعی نگریستند این بود که نافرمانیها کردن و کفار مکه روی عادت پست خود موقع دیدن آن حضرت، زبان باستهza، گشوده و میگفتند: **أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آَلِهَتَكُمْ؟** «سوره آنیاء آیه ۳۶، (آیا این همان شخصی است که از خدایان شما سخن میگوید؟ یعنی بخدایان شما توهین میکند؟) و هر گز توجی بمتالب و گفته هایش نمیکردند بطوریکه در ما بعد همین آیه میفرماید: **وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ**. (و آنانند که بتعلیمات

خداوند کافرند). و گاهی زبان بهوچیگری گشوده می‌گفتند: وَقَاتُوا الْوَلَا  
 نُزُلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْفَرِيَّتِينَ عَظِيمٍ «زخرف - آیه ۳۱»  
 (و گفتند چرا این قرآن از میان مکه و طائف بشخص بزرگی نازل نشد؟)  
 منظورشان این بود که آیا در این دو شهر شخصی بزرگ و دارای شهرت  
 و آوازه یافت نمیشد که کتاب آسمانی بیکنفر بی‌چیز ویتم نازل شود؟  
 و خداوند بالا فاصله در آیه بعدی پاسخ آنان را داده و میرماید: أَهُمْ  
 يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكُمْ؟ نَحْنُ قَسْمُنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا .  
 «سوره زخرف آیه ۳۲»، (آیا آنات رحمت خدارا تقسیم می‌کنند؟  
 هایم که روزیهای ایشان را در این زندگی که در مقابل آخرت پست وی  
 ارزش می‌باشد تقسیم کرده‌ایم) منظور اینست که هر گز مردم حق ندارند در  
 انتخاب پیغمبر اظهار نظر و مداخله نمایند. زیرا خداوند بهتر میداند  
 که چه شخصی لایق این مقام می‌باشد. و آیه ذلک فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ  
 مَنْ يَشَاءُ ، نیز در رد اشخاص نادان و ظاهر بین گفته شده که آنان  
 از اینکه خداوند فضل خود را بهر که بخواهد می‌بخشد غافل می‌باشند.  
 و نبوت نیز یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است که بحضرت محمد(ص) عطا  
 فرموده است. (۱) ناگفته نماند در عصر کنونی نیز این عادت پست ظاهیرینی

(۱) ولی بنا باقتضای حکمت الهی بدلیل آیه ۴۰ از سوره احزاب:  
 (هَا كَانَ مِحْمَدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّنَ )  
 حضرت محمد مص آخرین فرستاده خداوند می‌باشد و هر کسی که بعد از او  
 ادعای نبوت کند و یا بگوید که از طرف خداوند کتاب آورده‌ام قابل قبول  
 نخواهد بود. و این بحث مفصلی است که در موقع خود انشاع الله توضیح داده  
 خواهد شد.

در میان مسلمانات رواج دارد و هر کسی که برای احیاء حقائق قرآن مجید همت می‌گمارد مردم بگفته‌های او اعتماد و توجهی نکرده و در مقام تحقیر بر می‌آیند و از عذاب الهی بالک نداشته و در مقابل آخرت بمتاع قلیل دنیا فریفته می‌شوند و علاوه بر اینکه با یه **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالْتَّقْوَى** عمل نمی‌کنند در مقام مخالفت و کار شکنی نیز بر می‌آیند.

### ﴿لغات﴾

۱- **قُدُّوس** : از اسماء خداوند، معنی منزه و پاکیزه از هر عیب و نقص.

۲- **يَتَلَوُا** : می‌خوانند. (تصور نشود که **يَتَلَوُا** و **يَعْلَمُ** یکدیگر تأکید هستند بلکه تلاوت آیات غیر از تعلیم آنها است و ممکن است تلاوت بعمل آید ولی تعلیم حاصل نگردد)

۳- **آخَر**: بفتح خاء اسم تفضیل است معنی «دیگری» که جمعش آخرون است (البته این کلمه با کلمه آخر که معنی «پایان» است اشتباه نشود)

### اعراب

حرف ان در جمله (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفَيْ ضَلَالٍ مُّبِينٍ) نه ان نافیه است و نه ان شرطیه ، بلکه ان مخدّفة از مثقاله هی باشد یعنی ان است که تخفیفاً یک نوش را انداخته‌اند و معنای (براستی) است و ان مخفف نیز مانند ان اسم و خبر لازم دارد ولی برای اینکه با ان نافیه و شرطیه اشتباه نشود لام مفتوحی در خبر آن وقتیکه عمل نکرده باشد و جواباً می‌آورند و در اینجا چون **كَانُوا** موجود است همین لام بخبر **كَانُوا** افزوده شده و (لفی ضلال مبین) گفته شده است.

-۱۲-

## بخش دوم

از سوره جمعه

﴿ هَمْسِئَلْ بِرْ حَآيَهُ ﴾

مَثَلُ الَّذِينَ حَمِلُوا التَّوْرِيهَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا

مَثَلُ كَسَانِيَكَه حَمِلَ كَرَدَه شَدَنَد تُورَاتِرا سَبِيس حَمِلَ نَكَرَدَنَد آنَرا

كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا يُشَسَّ مَثَلُ

مَانَدَه مَثَلُ خَرَ اسْتَ كَه بِرْ مِيدَارَد كَتابَهَاي بِزَرْگَرَا چَه بَداَستَ مَثَلُ

الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بَآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي

گَرُوهِي کَه انْكَارَكَرَدَنَد آيَاتِ خَدَارَا وَخَداَونَد هَدَایَت نَمِيَكَنَد

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵). قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا

گَرُوهِ سَتمَكَارَان رَا (۵). بَگُو اَيْ كَسَانِيَكَه يَهُودِي شَدِيد

اَنْ زَعَمَتُمْ اَنَّكُمْ اُولَيَاءُ اللَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا

اَكْرَادَعَامِيَكَنِيد کَه شَمَادَوَسْتَان خَدَائِيد غَيرَ اَزْ مَرَدم، پَسْ آرَزوْكَنِيد

الْمَوْتَ اَنْ كَنْتُمْ صَادِقِينَ (۶). وَلَا يَتَمَنُونَهُ اَبَدًا

مَرَگَ رَا اَكْرَهَسْتِيرَاسْتَگَوِيَان (۶). وَآرَزوْ نَمِيَكَنَد آنَرا هَرَگَز

بِهَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷).

بِسْبَبْ آنِجَه تَقْدِيمَ كَرَدَه اسْتَ دَسْتَهَا شَان وَخَدا دَانَالَست بَسْتَمَكَارَان (۷).

قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفَرَّوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَاقِيَكُمْ

بَگُو بَرَاستِي مَرَگِي کَه مِيَگَرِيزِيدَاز آن پَس بَرَاسِتِي آن مَلاَقاتَ كَنَنَدَه شَماَست

بِهِمْ تَرَدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَنْبِئُوكُمْ

سَبِيس بازْ كَرَدَانِيَدَه عِيشَوِيد بَسوِي دَانَنَدَه نَهَان وَآشَكارَپَس خَبرَ مِيدَه دَه شَما

بِهَا كَنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸).

آنِچَه رَا کَه بِيَكَرِدِيد (۸).

## ﴿لغات﴾

- ۱- آسفار: جمع سفر بمعنى کتاب بزرگ.
- ۲- هادوا: فعل ماضی از باب نصر ینصر وازماده (هد) اجوف واوی است. (هاد فلان: دخل فی اليهودیة، یعنی بهودی شد) و در آیه هزبور بهمین معنی هی باشد. و نباید این کلمه با (هادوا) اشتباه شود که آن از ماده (هدی) ناقص یائی واز باب مقاعله است و بمعنی «یکدیگر اهداء کردند» میباشد که این یکی در قرآن استعمال نشده است.

## ﴿مفهوم آیات﴾

یهودیانیکه توراه بایشان نازل شده وایشان حق آنرا ادا نکردند و گفتارهایش را عمل ننمودند مانند خرانی هستند که کتابهای بزرگی (اجزاء توراه) را برپشت دارند، چه مثل بدی است مثل اشخاصی که آیات خدارا انکار کردند و خدا ستمکاران را هدایت نمیکنند ( توفیق خود را از آنات سلب مینماید). بگو ای یهودیان اگر ادعای میکنید که از میان مردم فقط شما دوستان و مقریین خدایید و این گفته را راست می پندارید پس مرگ و ملاقات بخدارا آرزو کنید و بعد آمیرفرازید: ولی هرگز بسبب اعمالیکه از ایشان سرزده مرگ را آرزو نخواهند کرد و خدا به ستمکاران دانا است (وباعمال شما یهودیان آگاه است که چه کارها کرده اید). بگو مرگیکه از آن گریزانید بالآخر شمارا درخواهد یافت. پس از آن بسوی خداییکه داننده نهان و آشکار است برگردانینه میشوید و خداوند شمارا از کارهایی که در دنیا انجام داده اید آگاه میسازد یعنی بکیفر اعمال خود هیرسید.

## شرح آیات و توضیح نکات

۹- مثُلَ الَّذِينَ حَمِلُوا التَّوْرِيَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثُلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ

اسفاراً: یهودیان که توراه باشان نازل شده بود بگفته های آن عمل نکردند و آنرا پشت سر گذاشتند. چه اگر آنان بگفته های کتابشان گردند مینهادند قهرآ به نبوت حضرت محمد(ص) معترض میشدند. زیرا در توراه نام حضرت ذکر واز آمدنش خبر داده شده بود<sup>(۱)</sup> و جماعتی که بکتاب آسمانی خودشان توجیه نکرده واوامر ش را بکار نبندند مانند خرانند چه اگر خری را صدھا کتاب بزرگ و سودمند بار کرده باشند بغیر از اذیت سنگینی آنها فائدہ ای نصیب ش نمیگردد. ناگفته نماند که این مثل تنها هربوط یهودیان نیست و اگر چنانچه مسلمانان نیز بحقائق قرآن همچید پی نبرده و بفرمایشات آن عمل ننمایند مشمول این مثل خواهد بود.

شیخ طبرسی در تفسیر همین آیه، مثُلَ الَّذِينَ حَمِلُوا التَّوْرِيَةَ . . .

در هجمع البيان چنین میگوید: «وعلى هذا فمن تلا القرآن ولم يفهم معناه واعرض عنه اعراض من لا يحتاج اليه كان هذا المثل لاحقاً به» یعنی اگر کسی آیات قرآن را بدون دانستن معنی بخواند و از آن روگردان شود که گوئی بدان احتیاج ندارد این مثل خدا وند شامل حال او نیز خواهد بود.

---

۹- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأَمِيِّ الَّذِي يَجْدُونَهُ مَكْتُوبًا عَنْدَهُمْ فِي التَّوْرِيَةِ وَالْأَنْجِيلِ . . . ( اعراف ۱۵۷ ) مؤمنین اشخاصی هستند که به پیغمبر درس ناخوانده ایکه خداوند بعثت او را قبلًا در توراه و انجیل اطلاع داده است تابع میشوند.

۳- بِئْسَ مَثَلُ النَّوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا ۚ بَآيَاتِ اللَّهِ : در اینجا نیز خداوند یهودیان را سرزنش میکند و ایشان را که توراه بآن داده شده ولی آنرا متروک گذاشته و عمل ننمودند در زمرة منکرین آیات الهی قلمداد کرده و هیفرهاید: چه بد است مثل گروهیکه آیات خدارا انکار کردند. و شیخ طبرسی هم در مجتمع البیان در تفسیر آیه فوق از محمدبن مهران چنین روایت کرده است . عن محمدبن مهران قال: يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ اتَّبِعُوهَا الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ يَتَّبِعَكُمْ وَتَلَا هَذِهِ : مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرِيهَ ... بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ ... ( از محمدبن مهران روایت است که گفت قرآن را تبعیت کنید پیش از اینکه قرآن شمارا پیروی کند ) یعنی معانی قرآن را فرا گیرید و بکار بینید پیش از آنکه جاهل مانده ومصدق آیه فوق قرار بگیرید. زیرا کسیکه بحقائق قرآن نادان بوده وبگفته های آن عمل نماید در حقیقت آنرا انکار کرده است .

۳- وَاللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ : در بد نظر این آیه مخالف آیات دیگر دیده میشود مانند آیه آنَا هَدِينَاهُ السَّبِيلَ امَّا شَاكِرُوا وَامَّا كَفُورًا ( ما باو راهرا نمودیم یا شاکر میشود یا کافر ) لیکن مفهود از عدم هدایت ظالمین، سلب توفیق از آنانست . آئین خدا برایست که چون کسی در صدد جستجوی حقیقت باشد او را توفیق داده و هدایتش میکند ولی کسیکه در فکر نیل بحقیقت نباشد و بنای عصیان را گذارد بسبب همین اعمال ناشایست توفیق خدا وندی از او سلب شده و در وادی گمراهی سرگردان میماند و همچنین است معنای اهْدَنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ( مارا برآ راست هدایت فرما ) . البته نماز گزار هدایت یافته است که نماز میگزارد ولی مقصود از این طلب هدایت، درخواست

توفيق و نصرت است. زیرا شخص مسلمان بيشك راه بزرگی در پيش دارد که باید آنرا طی کند و در این راه شاید لغزش‌های از او سر بر زند بهمین جهت طبق دستور الهی در موقع نماز از خدا وند توفيق میخواهد که هرا در راه راست ثابت قدم کن و توفيق عطا فرما و راهنم نما تازل‌لغزشها مصون و محفوظ همان .

٤- قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنَّ رَعْمَتَمْ أَنْكُمْ أُولَاءِ اللَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَّوَّلُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ : یهودیان خودشان را فرزندان و دوستان خدام پسند اشتند چنانچه در آیه ۱۸ از مائدہ میفرماید : و قَاتَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحْبَّاءُهُ ( یهود و نصاری گفتند ما پسران و دوستان خدائیم ) و چون پیغمبران بسیار وعظیم الشأن از میان آنان مبعوث شده بودند لذا خودشان را ابناء الله قلمداد میکردند و بر خود میباشدند و خودشان را از مقرین در گاه خدام میشناختند حتی کار را بجای رسانیده بودند که میگفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا آيَامًا مَعْدُودَةً هرگز بما آتش نخواهد رسید و اگر هم برسد جز چند روزی نخواهد بود، ونتیجه همین فکر فاسد بود که میگفتند باید پیغمبر از میان ما برخیزد و از همین لحظ بود که نبوت حضرت محمد (ص) را نمی‌پذیرفتند و در برابر او کار شکنی ها میکردند . خلاصه با اینکه غرق شهوات نفسانی بودند خود را اهل بهشت ویاران خدا تصور مینمودند لذا خدای تعالی آنان را بایک دلیل منطقی میجانب کرده میفرماید : ای یهودیان اگر راست است که ادعای میکنید بشما آتش نخواهد رسید و شما از دوستان و مقرین خدابوده و خودتان را پسران او میدانید چرا فرا رسیدن اجل خود را آرزو نمیکنید تا اینکه بانعم مافوق اینعالیم متّعم گشته وبمقابلات رحمت

-۱۷-

خدا نائل شوید واز اين رنج و تعذيب دنيا برهيد؟ پس چرا موقعیه سخنی  
از مرگ بمیان می آيد افسرده حال و غمگین میشويد؟ آری بخوبی میدانيد  
كه چه کارهای از شما سرزده است. گاهی گوساله پرست شده ايد و زمانی  
پیغمبران خدا و راهنمایان حق و عدالت را تکذیب کرده و یا کشته ايد، بهمین  
جهت است که از مرگ هیترسید و هر گز بمقابلات خدا حاضر نیستيد  
ومیدانيد که در ماوراء مرگ، روز جزائی هست و تنها اعمال شما مناط  
عزت و ذات شما خواهد بود، نه حسب و نسب.

پوشیده نماند که بعضی از مفسرین چنین پنداشته اند که اگر یهودیان  
هرگ را آرزو میکردن بزودی میمردنند، ولی بنا بر صحیحی که ذکر شد  
این قول صحیح نیست. زیرا پیشنهاد آرزوی هرگ از سوی خدا یهودیان،  
بمنزله یک دلیل منطقی است که دروغگوئی آنان را ثابت میکند و باید  
دانست که موضوع تهدید و اعجاز در میان نمی باشد و نیز منظور از آرزوی  
هرگ، آرزوی لفظی وزبانی نیست که توانند آنرا بزبان آورند، بلکه  
مقصود خداوندان است که آنان واقعاً از ته دل خواستار هرگ شوند  
و از این روست که خدا وند میفرماید: ولا یتمنونه! بدآ بما قدمت اید یهیم  
یعنی یهودیان هرگز آرزوی هرگ نمی کنند. زیرا میدانند که اگر بمیرند  
در مقابل تجاوز از حدود الهی و انجام اعمال ناشایست گرفتار عذاب دائمی  
خواهند شد. و در تأیید آیه مزبور در سوره بقره حلالات یهودیان را بطور

صریح بیان نموده و میفرماید:

وَلَقَدْ جَدَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسَ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْمًا حَدَّهُمْ  
لَوْ يَعْمَلُ الْفَسَادَةُ وَمَا هُوَ بِهِمْ حَرِزٌ مِّنَ الْعَذَابِ أَنْ يَعْمَلَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ

بِمَا يَعْمَلُونَ بِقَرْةٍ - ۹۶ ( یهودیان را حریصترین مردم بزندگی می‌بینی و حتی از مشرکین نیز حریصترند و هر یکی از یهودیان دوست میدارد که هزار سال عمر کند ، غافل از اینکه درازی عمر او را از عذاب الهی نجات نخواهد داد و خدا با آنچه عمل می‌کنند بینا می‌باشد .

۵- قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَاقِيْكُمْ ثُمَّ تَرْدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ : خداوند بعد از بیان حالات یهودیان که از مرگ گریزان بودند میفرماید : همان‌امر گی که شما از آن گریزانید بالاخره شمارا در ک خواهد کرد و بسوی خداوندیکه به نهان و آشکار دانا میباشد برگشت داده خواهید شد و پاداش اعمال خودتان را خواهید دید در آینه ۷۸ از سوره نساء میفرماید : اینما تَكُونُوا يُدُرِّكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةَ ( هر کجا باشید بالآخره مرگ شمارا در ک خواهد کرد اگرچه در برجهای محکمی باشید ) منظور اینست که شما که این‌همه از مرگ فرار می‌کنید بدانید که بالآخره خواهید مرد و روز قیامت پاداش اعمال خود خواهید رسید .

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه میفرماید : أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ امْرٍ إِلَّا قَ مَا يَنْفِرُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ وَ الْأَجْلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافِاتُهِ ( ای مردم ، هر کس بآن مرگی که از آن گریزان است دچار خواهد شد و مرگ مرحله‌ایست که انسان بسوی آن سوق داده میشود و گریختن از آن درحقیقت استقبال و روی آوردن بر آن است ( جزء ثانی صفحه ۴۵ نهج البلاغه عبده ) .

مطلوب دیگری که لازم است گفته شود این است که باید دانست

مرگ چیزی نیست که انسان از آن بترسد زیرا همه میدانند که بالآخره خواهند مرد، و علت اینکه خداوند در چند مورد از آیات قرآن مجید مرگ را متذکر میشود برای ترسانیدن از مرگ نیست بلکه میخواهد توجه مردم را بروز پاداش جلب نماید بطوریکه در همین آیه بعد از بیان فَإِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ بلا فاصله میفرماید: ثُمَّ تَرْدُوْنَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْخ. برای اثبات این موضوع بذکر شواهد مختصری از آیات میبرداریم:

۱- در سوره زمر بعداز بیان حالات کفار و مخالفین اسلام در آیه ۳۰ و آمیفرماید: إِنَّكُمْ مِيْتٌ وَإِنَّهُمْ مِيْتُونَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (ای پیغمبر تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد. سپس نزد پروردگار خودتان مخصوصه خواهید کرد.)

مقصود اینست که بعد از مرگ روز بعثن خواهد بود که صحت گفته های پیغمبر (ص) ولجاجت و عناد کفار در مقابل حق روشن خواهد شد.

۲- همچنین در سوره آل عمران آیه ۱۸۵ میفرماید: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِنَةٌ الْمَوْتٌ وَأَنَّمَا تَوَفَّوْنَ أُجُورُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (هر نفس مرگ را خواهد چشید و همانا پاداش شما بطور کامل روز قیامت داده خواهد شد). در این آیه نیز روز معاد را گوشزد می نماید که بعد از مرگ روز حسابی وجود دارد که اعمال شما جزء و کلا مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. بنا با آیات هزبوره علاوه بر اینکه خداوند مردم را از مرگ نترسانیده است دریشتر موارد نیز بسوی مرگی که در راه حقیقت باشد امر و تشویق فرموده است از جمله در سوره برائة آیه ۱۱۴ بعداز بیان اهمیت و عظمت جهاد و اتفاق در راه خدا میفرماید: إِنَّ اللَّهَ اُشْرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

-۲۰-

وَأَمْوَالَهُمْ بَانَ لِهُمُ الْجَنَّةَ ( همـ انا خداوند از ایمان آورندگان، جانها و مالهای آنان را خریداری میکند که در مقابل برای ایشان بهشت دائمی را پاداش دهد ) یعنی در مقابل بهشت ولذات دائمی آن، جان و مال ایشان چندان ارزشی ندارد. روی این اصل بود که مسلمانان صدر اسلام جان و مال خود را در راه حق و حقیقت و نیل بنعمتها و سعادتها اخروی فدا میکردن. زیرا جان و مالیکه بالآخره فانی شدنی است چه بهتر و بجهالت است که در راه دین میان اسلام فدا گردد.

۳۔ و در سوره نساء آیه ۷۷ بعد از بیان حال کسانیکه بزندگی دنیا و ولذاتش فریفته شده واز جهاد در راه خدا فرار میکنند چنین میفرماید:

قَلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تَظْلِمُوا مُؤْمِنَوْنَ فَتَيَالاً

( بگو ای پیغمبر انت دنیا اندک است و آخرت بهتر است بکسیکه تقوی و پرهیز کاری نماید و روز قیامت باندازه رشته نازکی که در هسته خرما است ظلم کرده نخواهید شد .

باتوجه بشرح فوق کاملاً ثابت میشود که از مرگ ترسیدن چندان وجہی ندارد و خداوند نیز آن توجهی ندارد و تنها شایسته است که از روز پاداش که پس از مرگ خواهد رسید بترسیم و بانجام کارهای نیک مبادرت نموده و از محترمات اجتناب ورزیم .

## بخش سوم

از سوره جمعه

﴿نَسْتَعِنُ بِرَبِّنَا عَلَيْهِ الْحَمْدُ﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ  
ای کسانیکه ایمان آورده اید و قعیکه خوانده شد برای نماز از رو ز جمعه  
فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ  
پس بشتا بید بسوی یاد خدا و ترک کنید خرید و فروش را آن بهتر است برای شما  
آن کنتم تعلمون (۹) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ  
اگر میدانستید (۹) پس هو قعیکه بپایان رسید نماز پس برآ کنده شوید در روی زمین  
وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَإِذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعْلَكُمْ تَنْلَحُونَ (۱۰)  
و بجوئید از فضل خدا و برآ کنید خدارا بسیار، شاید شمارستگار باشد (۱۰)  
وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْلَاهُوا افْتَشُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكُمْ  
و موقعیکه به یعنید تجارتی بالهی ز امتفرق عیشو ند بسوی آن و ترک میکنند ترا  
قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَمِنَ النِّجَارَةِ  
ایستاده، بگو آنچه نزد خداوند است بهتر است از لهو و از تجارت  
وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱).  
و خدا بهترین روزی دهنده گان است (۱۱).

## ﴿مفهوم آیات﴾

ای مؤمنین موقعیکه هؤُن شما را بسوی نماز جمعه دعوت نمود  
 بیاد خدا بستایید وداد وستد را ترک کنید. زیرا خواندن نماز جمعه  
 و ذکر خدابرای شما بهتر است اگر بدانید. و چون نماز جمعه پیام رسید  
 در روی زمین پراکنده شده واز فضل خدا طلب کنید یعنی دو باره پی  
 داد وستد خود رفته واز منافع دنیوی برخوردار باشید و خدارا بسیار بیاد کنید  
 شاید رستگار شوید و موقعیکه تجارت یاسر گرمیهای بیفایده را می بینند  
 از اطراف تو پراکنده شده و بسوی آن می شتابند و ترا در حال نماز ترک  
 کرده هیرونده بگو ای پیغمبر آنچه در نزد خدا میباشد بهتر از لهو و  
 تجارت است و خدا بهترین روزی دهنده گان است یعنی حظ و نصیبی را که  
 خداوند در آخرت بمؤمنین خواهد داد بهتر از لذات و منافع دنیوی است.

## ﴿لغات﴾

۱- **ذرُوا:** (ترک کنید) فعل امر برای جمع مذکور مخاطب از  
 کلمه **وَذَرَ:** مثال واوی است و هاضی این فعل بمعنی هزبور استعمال  
 نشده است (اما تو ما خی **يَدْعُ وَيَذَرُ** ، عرب ، هاضی فعل «يدَحُ و يَذَرُ»  
 را بکار نبرده است).

۲- **قُضِيَّة:** از هاده قضی و معنای جامع آن (تمام کردن است)  
 منتهی باقتضاء موارد معنایش تفاوت میکند چنانچه کلمه قضی در جمله  
**فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ** «قصص - ۱۵» (حضرت موسی بآن مرد قبطی  
 مشتی زد و بزندگی او خاتمه داد) یعنی کشتن است و قاضی که بداور  
 گفته میشود از آنست که کار طرفین را یکسره میکند و همچنین در قرآن

آمده : وَقَضَى رَبُّكَ الْأَعْبُدُو إِلَّا إِيَّاهُ « اسراء - ۲۳ » ( خدا وند حکم کرد که بجز او کسی را نپرستید ) و نیز درجای دیگر میفرهاید : كَلَّا لَمَّا يَقْضِي مَا أَمْرَهُ « عبس - ۲۳ » ( چنین نیست هنوز آن انسان گنه کار و کافر فرمان پروردگارش را انجام نداده است ).

---

### \* (اعراب) \*

در جمله و اذا رأوا تجارة او لهو افظعوا اليها : تشخیص مرجع ضمیر « ها » ممکن است مورد اشتباه واقع شود زیرا این ضمیر مؤنث را نمیتوان به لهو که مذکور است راجع کرد و همچنین نمیتوان به رو از تجارت و لهو برگردانید زیرا در آن صورت هیبا است « اليهمما » گفته شود . از طرف دیگر چون در صورت رجوع ضمیر ، تنها بكلمة تجارت ، فهم معنی دشوار میشود لذا بعضی از قارئین قرآن « اليها » را ( اليه يا اليهمما ) خوانده اند در این صورت مرجع ضمیر تنها « لهو » و با « لهو و تجارت » هردو خواهد بود ولی اختلاف قرائتا نمیتوان مدرک قرار داده و آن استناد کرد . پس ضمیر « ها » به تجارت بر میگردد و این قول صحیح و منطقی است . زیرا در این آیه علت عدم تفرق ایشان از نماز جمعه همانا تجارت بود و لهو نیز که عبارت از کوفتن طبل برای رسیدن قاله و تماسی جریان تجارت بود ، فرع تجارت است و اگر « اليهمما » بود در این صورت « لهو و تجارت » دو موضوع متفاوت و مختلف میشدند . چنانکه گفته شد خود « لهو » موضوع مستقل و جداگانه نبوده و فرع « تجارت » میباشد و اینکه دو کلمه لهو و تجارت بیکدیگر عطف شده است و در عطف ،

-۲۴-

معطوف و معطوف عليه معمولاً دو موضوع جداً گانه می‌شوند در اینجا  
صدق نمی‌کند. در هر صورت قول اخیر که برای آن دلائی آورده شد  
بنظر ما صحیح و منطقی است و ضمیر «ها» در «الیها» به تجارت راجع است.

### شأن نزول (۳)

روایت شده است که روزی حضرت پیغمبر (ص) خطبه نماز جموعه  
را می‌خواند (معلوم است که در نماز جموعه خطبه قبل از نماز و در عیدین  
فطر واضحی بعد از نماز است) کاروان تجارتی آمد و طبل نواخته شد.  
چون مردم صدای طبل را شنیدند حضرت پیغمبر (ص) را در حال خطبه خواندن  
سرپا گذاشت و برای خریدن هال التجاره و تماشا بسوی کاروان شتابیدند  
و از آنان جز ۱۲ نفر کسی نماند و در این باره آید (وَقَرْ كُوكَ قَائِمًا...)  
نازل شد.

### شرح آیات و توضیح نکات

۹- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ فَمِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاصْبِرُوْا  
الی ذکر الله باوجود این آیه شریفه که بطور صریح مسلمین  
را بنماز جموعه امر و تشویق می‌کند این سؤال پیش می‌آید که آیا وجوب  
نماز جموعه چه در حضور امام و چه در غیبت از آیه فوق مستفاد می‌شود  
یانه؟ اگر با نظر انصاف در آیه مذکوره نگریسته شود معلوم می‌گردد  
که صراحةً وجوب نماز جموعه را میرساند. روی این اصل انعقاد نماز  
جماعه خواه در حضور امام(ع) و خواه در غیبت او را جب و ترک آن گناد است

هر مسلمانی این آیه قرآن را که بسراحت نماز جموعه امر میکند ملاحظه نماید و از طرف دیگر مسامیجه و کارشکنی های بعضی از مسلمین را در این خصوص مورد دقت قرار دهد بی اختیار بمترک و مهجور بودن قرآن مجید تأسف میخورد. زیرا خداوند میفرماید ای مؤمنین وقتیکه مؤذن اقامه نماز جموعه را اعلام کرد بسوی ذکر خدا بشتابید وداد وستد را کنار بگذارید، آن برای شما بهتر است اگر بدانید . ولی با اینکه در آیه شریفه هیچگونه قيد و شرطی ذکر نشده است عده ای از مسلمانان و جوب آنرا منحصر بحضور امام (ع) میکنند . ما در اقامه نماز جموعه تأکید فوق العاده ایرا مشاهده می کنیم زیرا که خدا وند مسلمانان را در موقع نماز جموعه برگ داد وستد امر فرموده و تأخیر در آنرا حرام شمرده است. بطور کلی قرآن مجید منافع و مضار عملی را همیشه از نظر اجتماع به بشر گوشتزد کرده است مثلاً موقیکه در حرمت شراب و قمار سخن میگوید زیانهای اجتماعی آنرا بیان کرده و میفرماید: *إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَوْقُعَ بِيَنْكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَنْهَاكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهُلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ* سوره هائمه آیه ۹۱ ( همانا شیطان میخواهد باشراب و قمار میان شما دشمنی و سبیله ایجاد کند و شمارا ازیاد خدا و اقامه نماز بازدارد آیا شما از انجام آنها خودداری میکنید ؟ ) و همچنین در نماز جموعه نیز اینهمه تأکید برای حصول منافع اجتماعی است. زیرا بعداز حجّ مهتمرین محل و سودمندترین جایگاهیکه برای ملاقات مسلمین مناسب است همان‌ محلی است که در آنجا نماز جموعه اقامه میگردد و مردم یک شهر با ساکنین حومه

خود در یکجا گردیده آیند و علاوه بر منافعی که از اجراء این فرضه در این اجتماع بدست می آید منافع دیگری نیز راجع با مردم دنیوی عائد ایشان می گردد . میتوان گفت از وقتی که مسلمانان این فرضه اسلامی را متروک گذاشته اند صدمات زیادی دیده اند و روحیه دینی ایشان سست گردیده و رفته رفته در نتیجه ترک آن وسایر شعائر دینی هانند عیدیت فطر واضحی و برپا کردن نماز آنها، با حفاظت وضعیت کنونی دچار شده اند یا بهتر بگوییم که یکی از مهمترین عوامل اضمحلال مسلمین و نقصان نیروی دینی ایشان همانا ترک این نماز هفتگی هیباید . خدا را سپاسگزاریم که در این اوخر برخی از علماء و برادران دینی بفکر احیاء این سنت متوجه اسلامی هستند و در پیشتر شهرها باقامه آن همت گماشته اند ( چنانچه در تبریز هم چند سال است برپا میشود ) امیدواریم مسلمانان بیش از این بچینی امر هم با چشم تسامح نشگرن و از منافع اجتماعی آن بی نصیب نمانند .

**۳- وَذَرُوا الْبَيْعَ :** بعضی ها دادوست درا در موقع اعلام نماز جمعه حرام می شمارند ولی این قول صحیح نیست . چه خداوندان مؤمنین، اجابتند ای نماز را خواسته و تأخیر در آن را قدغن فرموده به ر طوری که باشد خواه شخص در آن موقع تجارت کند خواه بعیادت دیگری مشغول باشد . مثنا در زمان حضرت رسول (ص) تجارت و رواج آن مانع از اقامه نماز جمعه میشد بهمان جهت وَذَرُوا الْبَيْعَ فرموده است و اکنون هم لهو و لعب و کارهایی مانند آن هر دم را از آن باز میدارد . خلاصه مقصود خدا منع از تأخیر است نه وسائل تأخیر . مثلاً پدری پسرش را از بالا رفتن بیام بازداشت

چنین میگوید: « با نزدیکی کار نداشته باش! مبادا بیام بروی » بدیهی است که در این مثال منظور پدر منع پسر از بالا رفتن است نه منع از نزدیکی که وسیله آنست. و بعلت همین اشتباه است که بعضی‌ها در اینجا دچار اشکال شده و مسئله را اینطور مطرح کرده‌اند که آیا در موقع اعلام نماز جمعه، بیع منعقد می‌شود یا نه؟ بعد گفته‌اند که خود بیع حرام است اما حرام بودن بیع از صحت معامله‌مانع نمی‌شود، ایکن اگر بعبارتی که در فوق ذکر شد توجهی شود معلوم می‌گردد که بیع در چنان‌موقعی حرام نبوده و به اتفاق معامله‌هم اشکالی نمی‌ساند تا این مسئله محل بحث واقع شود و فقط خود تأخیر در نماز جمعه و ترک آن حرام است خواه ترک کننده نماز بکاری مشغول باشد یا نباشد.

وبرای اینکه موضوع کاملاً واضح و وجوه نماز جمعه آشکار گردد لازم است بذکر شواهدی پردازیم.

در تأیید آیه مزبور اخبار کثیری نقل شده که ما از جهت مراعات اختصار بذکر دو روایت کفایت می‌نماییم:

الف - جعفر بن الحسن بن سعید المحقق فی المعتبر قال : قالَ النَّبِيُّ (ص) إِنَّ اللَّهَ كَبَّ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ « جلد اول وسائل باب صلوة الجمعة صفحه ۴۶۵ » ( جعفر بن الحسن بن سعید المحقق ، در کتاب معتبر میگوید: حضرت پیغمبر (ص) فرمود همانا خداوند نماز جمعه را تاروز قیامت بر شما فریضه واجبه قرارداده است.

(۱) علاقمندان می‌توانند برای اطلاع باخبر وارد در این موضوع بكتابهای: جلد اول وسائل ، من لا يحضرها الفقيه ، رساله جمعه شهید ثانی ، حدائق وغيره مراجعه نمایند .

ب - قال أبو جعفر الباقر (ع) لزورارة بن أعين : إنما فرض الله على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمس أو ثلاثين صلوة، منها صلوة واحدة فرضها الله عز وجل في جماعة وهي الجمعة ووضعها عن تسعه : عن الصغير والكبير والمجنون والمسافر والعبد والمرأة والمريض والأعمى ومن كان على رأس فرسخين . كتاب من لا يحضره الفقيه صفحه ۸۳ ( امام محمد باقر عليه السلام بزاررة ابن اعين فرمود : همانا خدا وند متعال از این جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج مرتبه نماز واجب گردانیده است ، از آنها یک نمازی است که خداوند عز وجل برپا کردن آن را در جماعت واجب گردانیده است و آن نماز جمعه می باشد و ۹ طائفه را از اقامه آن معذور داشته که آنها عبارتند از : کودک ، پیرمرد ، دیوانه ، مسافر ، بندۀ مملوک ، زن ، مریض و کسیکه محل اقامت او تامیل نماز جمعه ازدواج فتوای مرحوم حضرت و برای مزید اطلاع خواهند گان محترم ذیلاً فتوای مرحوم حضرت مستطاب آقای الحاج سید محمد تقی خوانساری اعلی الله مقامه را درخصوص وجوب نماز جمعه که در پاسخ استفتاء آقای خیرالله خاکساری (هقیم کرمانشاه) هر قوم فرموده اند نقل مینماییم . (۲)

« بسم الله الرحمن الرحيم إِنَّ أَحْقَرَ الْخَلَفِ اهْتِيَاطَ مِيدَانَ تَرَكَ نَمَازَ »

- (۱) درخصوص وجوب عینی نماز جمعه علماء و دانشمندان بزرگی از جمله حضرت مستطاب آقای حاجی شیخ محمد خاچی زاده و مرحوم دانشمند محترم جناب آقای حاجی محمد حسین محمدی اردہالی کتابهای جداگانه‌ای طبع و منتشر نموده اند که قابل استفاده می باشد .
- (۲) برای اطلاع بالسامی فقها و مجتهدینی که بوجوب عینی نماز جمعه فتوی داده اند بكتاب (وظائف مسلمین در روز جمعه) مراجعت نمایید . و این فتوی نیز از همین کتاب نقل شده است .

-۲۹-

جمعه را خصوص بعد از بروای شدن هستیجهمعاً للشرايط یعنی غیر از امام  
عصر عجل الله فرجه ودلیل آنهم غیر از آیه یا ایها الذين آمنوا اذا  
نودی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع  
اخبار کثیره که در کتب فقهیه استدلالیه ذکر شده است مخصوصاً در صلوة  
حدائق در صلوة جمعه اش مفصله نقل کرده است مراجعته نمائید، همیایید  
خداؤند عالم توفیقات خود را شامل حال همه فرماید »

الاحقر محمد تقی الموسوی الخوانساری

و در اهمیت نماز جمعه و خطبه های آن همینقدر کافی است که خطیب  
قبل از اقامه نماز جمعه در خطبه های خود بعد از حمد خداوند متعال  
و درود فرستادن به پیغمبران و پیشوایان اسلام، مردم را پرسش خداوند  
یگانه و دوری از شرک و بت پرسنی دعوت هینماید و ضمن تلاوت آیات  
قرآن مجید درباره مصالح اجتماعی مسلمین و وسائل ترقی و پیشرفت  
آنان صحبت کرده و مسلمانان را از نشر و ذکر مطالب و سخنانی که باعث  
تفرقه و نفاق بین آنان میگردد نهی کرده و آنها را باطاعات و امتناع از  
آیه انما المؤمنون اخوة ترغیب و تشویق و با تجاد و اتفاق دعوت مینماید.

۳- فَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أُولَئِكُوْا أَنْهَضُوا إِلَيْهَا: ای پیغمبر مردم چون

تجارت یالهوي به بینند ترا درحال خواندن خطبه سر با گذاشته و از اطراف  
تو هتفرق شده بسوی تجارت و لاهو رهسپار هیشوند غافل از اینکه منافع  
دنیوی و متعال قلیل دنیا بالاخره فنا پذیر است چنانچه در سوره نحل آیه ۹۶  
میفرهاید: مَاعْنَدَكُمْ يَنْفُدُ وَمَا عَنَّدَ اللَّهَ بَاقٍ (هر آنچه نزد شماست فانی  
میگردد و آنچه نزد خداوند است باقی خواهد ماند). البته آنچه به افراد

بشر در امور دنیوی و اخروی مفید و سودمند است همانا کردار نیک و اعمال صالحه و توجه بمبدأ ویاد خدا میباشد زیرا آن بهره ایکه آدمی از تجارت جزئی اینچهان بدست میآورد در مقابل نصیبی که از نماز جمعه و خطبه های مفید آن چه برای دنیا و چه برای آخرت عایدش میشود چون قطره ای در مقابل دریاست.

**٤- وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** : معنایی که بعضی از مفسرین آنرا یان کرده اند و ظاهراً هم بذهن نزدیک میباشد، اینست: «ترک کنندگان نماز جمعه نپندازند که با اقامه آن و شنیدن خطبه، از سود تجارت دنیا باز خواهند ماند، بلکه خدا بهترین روزی دهنده‌گانست و هرگز آنها را بی بهره نساخته و بی روزی و گرسنه نخواهد گذاشت»، ولی این معنی صحیح نیست و دیلاً معنای صحیح آن یان میشود: بعد از آنکه خداوند تارکین نماز جمعه را سرزنش میکند چنین فرماید: ای مردم آیا گمان میکنید که از تجارت ولهمو بهره‌مند خواهید شد در صورتیکه شما این این امر سرا پا سودمند را برای گان از دست میدهید، شما غافل هستید از اینکه خداوند بهترین روزی دهنده‌گان است و روزی او یعنی روزی آخرت که در نتیجه اطاعت امر خدا واقعه نماز نصیب شما میگردد بهتر از روزی دنیاست و بهشت که سود تجارت با خداست بمراتب بر سودهای بی ارزش دنیوی هزینت دارد. زیرا این فنا پذیر و معدوم و آن باقی و جاودانی است . بطوریکه روشن است منظور از رزق در آیه فوق روزی آخرت است چنانکه آیات دیگر قرآن نیز آنرا تأیید می کنند از جمله آیه ۱۳۱ از سوره طه که خطاب پیغمبر میفرماید: **وَلَا تَمَدَّنْ عَيْنِيْكَ إِلَىٰ مَامَتَعْنَا** به از واجاً **مَنْهِمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَتَهِمْ** فيه و رزق ربك خیر و ابتنی

-۳۱-

( ای پیغمبر پیزهای که کفار را از آنها برخوردار گردانیده این بانظر طولانی نگاه نکرده و اهمیت مده چه آنها آرایش زندگی پست هستند و آن لذت‌های دنیوی برای امتحان کفار است ورزق خدایت بهتر و باقی ماندنی است ).  
 یعنی پاداش اعمالیکه در این دنیا انجام میدهی باقی و تمامی آرایش‌های ظاهری این دنیافانی و بی نتیجه است. و نیز در سوره حج آیه ۵۸ میفرماید: وَالْأَذِينَ  
 هاجرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَيْزَقْنَاهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ  
 إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ( و آنانکه در راه خدا مهاجرت کرده و بقتل رسیدند و یا مردند هر آینه خدا بایشان روزی خوبی خواهد داد و بر استی خدا ، اوست بهترین روزی دهنده گان ) . ملاحظه میکنید که در این آیه بهیچ وجه و بهیچ عنوان « خیر الرّازقین » را برزق دنیوی نمیتوان حمل کرد بلکه مقصود از آن همانا روزیهای بهشتی است . ناگفته نماند که روزیهای این دنیا نیز از خدا میباشد ولی روزیهای را که خدا وند در قرآن مجید برای پاداش اشخاص نیکوکار فرموده همگی روزیهای آخرت است .

|بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۲۲۳|

پایان تفسیر صوره چهارم

—————

- ۲۲ -

-۳۳-

## تفسیر سوره منافقون

که مدنی و مشتمل بر یازده آیه است

\*) بخش یکم \*) آیه (\*)

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بنام خداوند رحمٰن و رحيم

إِذَا جَاءَكُمُ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا إِنَّا

وَقِيقَةٌ آمَدَنَا بِسُوْنِي تُوهِنَاقِينَ گفتند شهادت میدهیم براستی تو  
لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكُمْ نَشَهَدُ لِرَسُولِهِ

هر آینه رسول خداهستی و خدامیداند که براستی تو هر آینه فرستاده او هستی

وَاللّٰهُ يَشَهِدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَذَّابُونَ (۱) اِتَّخَذُوا

و خداوند شهادت میدهد که براستی منافقین هر آینه دروغگویانند (۱) اخذ کردند  
آیمانُهُمْ جَنَّةٌ فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ أَهُمْ

قسمها ایشان را سپر پس منع کردند از راه خدا براستی ایشان

سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲). ذلک باینهم

چه بدانست آنچه عمل میکنند (۲). آن بسبباينست که ایشان

آمْنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ

ایمان آوردند سپس کافرشدند پس مهر زده شد بر قلبها ایشان پس آنان

-۳۴-

لَيْقَهُونَ (۲) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تَعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ  
نَمِيَ فَهَمْنَدَ (۳). وَزَمَانِيَكَه بَهْيَنِي اِيشَانِرَا بَشَكْفَتِه مِيَآورَدَتِرَا جَسْمَهَايِ اِيشَان  
وَانِيَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَانِهِمْ خَشْب  
وَاگر بَکْوِينَد، گُوش مِيدَهِي بَسْخَن آنَان، گُويِ اِيشَان چَوبَهَايِ  
مِسْنَدَه يَحْسَبُونَ كُلَّ صِيَحَةِ عَلِيهِمْ هِمُ الْعَدُوُ  
تَكِيه دَادَه شَدَه اَنَد. گَماَن مِيَکَنَد هَر صَدَائِي رَا بَر ضَرِر خَوْدَشَان، اِيشَانَدَه شَمَن،  
فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ آنَى يَؤْفَكُونَ (۴).  
پس حَذَرَكَن اِزا اِيشَان، بُكْشَد اِيشَان رَا خَداوَنَد بَكْجَابَر گَرْدَانِيَه مِيشَونَد (۴).

### ﴿مَفْهُوم آیات﴾

ای پیغمبر هوَعیکه مِنَاقِین بَنْزَد تو مِيَآند مِيَگَوِينَد گواهی  
مِيدَهِم که تو پیغمبر خدا هستی و خداوَنَد مِيدَانَد که تو فَرَسَتَادَه او هستی،  
و خداوَنَد شَهَادَت مِيدَهَد که مِنَاقِين دروغ مِيَگَوِينَد (در باطن به پیغمبری تو  
شَك دارَنَد). اِيشَان سوگَنَدَهَايِ خَود رَا سَپَر قَرَار دَادَه و مردم رَا اِز راه  
خَداوَنَد منع کَرَدَنَد، در واقع چه کارهَايِ زَشتَي رَا هَر تَكَب مِيشَونَد.  
این اَعْمَال و نَفَاق آنَان در نتِيجه اِبنَ است که اول بَخَدا اِيمَان آورَدَه سَپَس  
کافَر شَدَنَد (در ظاهر اِيمَان آورَدَه و در باطن کافَرَنَد) و بِسَبَب هَمِينْ کافَر  
بر قَلْبَهَايِ آنَان مَهْر زَده شَد (تَوْفِيق و نَصْرَت خَداوَنَد اِز آنَان سَلَب گَرْدَید)  
که دِيَگَر بَهْمَ حَقَائِق قادر نِيَسْتَند. ای پیغمبر هَمِينَكَه مِنَاقِين را مشاهَدَه  
کَنَى هيَكَلَهَا واجَسَام آنَان مَوْجَب شَكْفَت تو مِيَگَرَدد، وَاگر اِيشَان  
سَخْنَانِي گَوِينَد تو گُوش مِيدَهِي (زِيرَا که اِيشَان برای خَوْش آينَد تو

ومسلمانان سخنان مفید و مطابق حقیقت هیگویند) در صورتیکه آنان حقائق را در ک نمیکنند و از از حقیقت در ایشان مشهود نیست و اینان هر فریاد وصیحه ایرا بر ضرر خود تصور مینمایند (چنان میندارند که پرده از روی کارشان برداشته شده و مسلمین بنفاق آنان آگاه شده‌اند). آنان دشمن تو هستند. از ایشان دوری و احتراز کن، خداوند آنان را هلاک بکند. ایشان حقائق را رها کرده بکجا میروند؟!

### \* (لغات)

۱- جَنَّةٌ : بمعنی سپر از ماده جَنَّ يعني پوشانیدن . در مشتقات این کلمه وجه اشتراق غالباً محفوظ است مانند : (جَنَّةٌ ، بمعنى باغ که از درختان پوشیده شده وجَنَّین ، بچهای که درشکم مادر از انتظار مستور است).

۲- صَدُّوا : «باصاد» که در آیه است بمعنی منع کردند (ولی سَدٌ «باسین» بمعنی بستن است)

۳- خُشْبٌ : چوبهای خشکیده ، جمع مکسر مفردش خَشَبٌ می‌باشد.

۴- مَسْنَدَةٌ : ستون قرار داده شده ، اسم مفعول از باب تعییل از ماده سند.

۵- يَحْبُّونَ : گمان هیکنند ، از باب علم یعلم و حَسِبَ يَحْسِبُ نیز بهمین معنی می‌باشد ولی حَسِبَ يَحْسِبُ از باب نصرینصر بمعنی شمردن است.

۶- صَيْحَةٌ : فریاد سخت ، و در اینجا بهمین معنی بکار رفته و در بعض آیات قرآن منظور از صیحه بالاء و عذاب است.

۷- قَاتَلَ : بُکشید ، فعل هاضی است ولی در اینجا معنای مضارع را

-۳۶-

هیدهد زیرا در مقام دعا و نفرین بیان شده است.

۸ - **يُؤْفَكُون** : برگردانیده میشوند ، فعل مضارع مجهول از مصدر آفک « بفتح همزه » بمعنی برگردانیدن ، و **أَفْكٌ** « بكسر همزه » بمعنی دروغ میباشد و از اینجهت بدروغ **أَفْكٌ** گفته اند که سخن از حقیقتش برگردانیده میشود .

### شرح آیات و توضیح نکات

۹ - اذا جاءك المُنَافِقُونَ قالوا نَسْهَدْ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ :

نهضت مقدس اسلام که بدست حضرت پیغمبر (ص) و بهمراهی مسلمین در عربستان پایه گذاری شده بود و با سرعت پیش میرفت با دو دشمن سرسخت رو برو بود: یکی دشمنان خارجی و دیگر دشمنان داخلی یا خانگی . همارزه بادشمنان خارجی یعنی **كُفَّار** و بت پرستان ، درنتیجه همت و فدا کاری مسلمانان غیور ، باموفقيت پیش میرفت ولی دشمنان داخلی یا منافقین چون بلباس مسلمانان در آمد و ظاهراً اظهار اسلام میکردند و در باطن دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند همارزه با اینها کاری سهل نبود . اینان کسانی بودند که قرآن پرده از روی نیات پلید ایشان برداشته و حالات ایشان را چنین بیان میفرماید **وَإِذَا لَقَوْا الَّذِينَ آَمَنُوا** **قَالُوا آَمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ** **مُسْتَهْزِئُونَ** « بقره-۱۴ » ( هنگامی که منافقین مؤمنین را ملاقات میکردند ، میگفتند ما ایمان آورده ایم و هنگامی که با شیطانهای خودشان یعنی با آن کسانی که ایشان را گمراه کرده اند خلوت میکردند میگفتند ما با شما هستیم ، همانا مؤمنین را استهزاء میکنیم ) . منافقین گمان میکردند که با این اعمال خود و با اظهار دروغ خودشان که بخدا و روز باز پسین ایمان

آورده‌اند، خدا و مؤمنین را گول زده‌اند: وَمَنَ النَّاسُ مَنْ يَقُولُ آمَّا  
بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
وَمَا يَخْدِعُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ<sup>۱</sup> (بقره-۸ و ۹) (واز مردم  
کسانی هستند که می‌گویند ما بخدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم  
در حالیکه ایشان مؤمن نیستند، آنان بگمان خود، خداوندو همچنین  
کسانی را که ایمان آورده اند گول میزند غافل از اینکه اینها گول نمیزند  
مگر خودشان را، و متوجه نیستند).

وضعیت و رفتار منافقین چنانچه ملاحظه شد در قرآن مجید بطور  
مکرر و با بیانات گوناگون تشریح شده و خداوند پرده از روی اعمال  
و افکار آنان برداشته بطوریکه باعف‌تضیح ساختن منافقین، کارشکنی‌های  
آنرا باطل و بی‌نمر گذاشته است و روی همین اصل است که در آیه مورد  
بحث یعنی اذا جاءكَ الْمُنَافِقُونَ... نیز بکارهای نگین ایشان اشاره  
فرموده و حضرت رسول (ص) را متوجه هیسازد که وقتی منافقین پیش تو  
می‌آیند با بیانات فریبندۀ خودشان اظهار می‌کنند که ما بنبوت و رسالت  
تو ایمان آورده و معترفیم و باین امر شهادت میدهیم، امادروغ می‌گویند  
وقلباً برسالت تو ایمان نیاورده‌اند و در سورة توبه در آیه ۵۶ بهین مطلب  
اشاره شده: وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ أَنَّهُمْ لَمْ يُنَكِّمُوهُمْ وَمَا هُمْ مُنَكِّمُهُمْ وَلَكُنْهُمْ قَوْمٌ  
يَفْرَقُونَ. (توبه - ۵۶) (منافقین بخداؤند سوگند یاد می‌کنند که از  
گروه شما هستند ولی آنان از گروه شما نیستند و ایشان قومی هستند  
که می‌ترسند، یعنی از ترس مسلمین اظهار ایمان می‌کنند). با توجه بمتطلب  
بالا علت اصلی اینکه قرآن مجید، بمنافقین بیشتر از کفار اهمیت

قابل شده بخوبی روشن میگردد و بنا بر این جا دارد که بفرماید :

يَا إِيَّاهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلَظُ عَلَيْهِمْ وَمَا دَعَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِشَّرَ الْمَصِيرَ «توبه - ۷۳ و تحریم - ۹» ای پیغمبر باکفار و منافقین مبارزه کن و نسبت بایشان سخت و درشت باش. جای آنان آتش است و جهنم چه برگشتگاه بدی است ! ) و حتی پاداش آنان در آتش جهنم سختر و شدیدتر خواهد بود : انَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدُّرُكِ أَلْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «نساء - ۱۴۵» ( همانا منافقین در طبقه پائین تر آتش خواهند بود ) یعنی عذاب آنان شدیدتر از دیگران می باشد ) .

۳- وَاللهِ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ : در بادی امر چنین بنظر هیرسد که این جمله زائد می باشد، ولی بازدک توجه و دقت ، معلوم میگردد که برای تأکید و حفظ احترام مقام نبوت، ذکر جمله فوق ضرورت دارد.

\* بفرماید : ای پیغمبر ، خداوند میداند که تورسول و فرستاده او هستی ولی چیزی که هست این شهادت منافقین به نبوت تو از روی ایمان و عقیده قلبی نیست بلکه میخواهند بدینوسیله خودشان را در زمرة مؤمنین قلمداد نمایند و از همین جا است که خداوند در آیه مزبور نیات پلید آنان را آشکار ساخته و بایان جمله وَاللهِ يَشَهِدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ دروغگوی آنان را فاش و ظاهر میگرداند .

۴- اَتَخَرُّجُوا اِيمَانَهُمْ جَنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ : بعد از آنکه خداوند قسمتی از نیات و افکار زیانمند منافقین را بیان فرمود اینکه ضمن همین آیه هدف اصلی آنان را روشن میسازد که تمام فعالیتها و کوششها این گروه بمنضور بازداشتی از راه خدا و جلوگیری از پیشرفت

حقائق دینی است و در این راه از دروغگوئی باکی نداشته و حتی بسوگندهای دروغ متواسل میشوند و این سوگندهای برای نجات از تعرّض مسلمین و پیغمبر اکرم (ص) سپر قرار داده و میخواهند باین سوگندهای دروغ، خودشان را مؤمن و مسلمان حقیقی جلوه داده و حضرت پیغمبر (ص) و مسلمانان را فریب داده و در صرف مسلمانان راه یابند تا در نتیجه بکارهای خائنانه و مفرضانه خود ادامه داده و در کن‌دن روشهای دین مقدس اسلام از هیچ اقدامی فروگذاری نکنند.

۴- ذلک بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَنْتَهُونَ:

(آن باین جهت است که آنان یعنی منافقین ایمان آورده و سپس کافر شدند و در نتیجه بر قلب‌های آنان هر زده شد که بقیع و بدی اعمال خود متوجه نمیشوند).

منظور از اشاره ذلک همان اعمال بد آنان است که سوگندهای دروغ بنام مقدس خداوند یاد کرده و مردم را از راه راست منع میکرددند و در بعد آیه عیقرماید آن باین جهت است که منافقین از روی نفاق در ظاهر ایمان آورده و در کفر خود باقی بودند تا در نتیجه توفیق خداوندی از آنان سلب گردید و بر قلب‌های آنان هر زده شد که حقائق را در ک نکرده و بزشتی اعمال خود متوجه نیستند.

و هقصود از ذکر جمله آمنوا اثیم کفروا این نیست که آنان قبل ا ایمان آورده و بعد از مدتی ایمانشان سست گردیده و کافرشده، بلکه منظور اصلی این است که آنان در ظاهر ایمان آورده و در خلوت علیه

-۴۰-

مسلمانان نقشه‌ها کشیدند و در تأیید آین موضوع آیه ۷۴ از سوره تو به را در اینجا ذکر می‌کنیم : **يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا ، وَلَقَدْ قَالُوا كَلَمَةً أَكْفَرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ** ( منافقین سوگند یاد می‌کنند که سخن کفر نگفته‌اند « خداوند می‌فرماید آنان دروغ می‌گویند » البته سخن کفر را گفته‌اند و بعد از اظهار اسلام ، کافر شدند ) . مقصود این است که در غیبت پیغمبر (ص) و مؤمنین ، بسخنان کفر خودشان و توهین باسلام هی پرداختند ولی در نزد ایشان اظهار ایمان و اسلام می‌کردند .

**۵- فَطِبْعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ :** ( پس بردهای ایشان هر زده شد و آنان حقائق را در ک نمی‌کنند ) .

برای فهمیدن اینکه مقصود از **مهر زدن بر قلب‌های منافقین** چیست و چرا با این طرز بیان شده است محتاج به بیان مقدمه‌ای می‌باشیم : در این مسئله تردیدی نیست که قرآن مجید بزبان عربی نازل شده و این زبان نیز هانند سائر زبان‌های مجازات ، کنایات ، استعارات ، و تشییعات وغیره می‌باشد که وجود این‌ها در کلام لازمه فصاحت و بلاغت می‌باشد . یکی از مهم‌ترین معجزه‌های قرآن مجید که غیر قابل انکار می‌باشد همان فصاحت و بلاغت آن است و موضوع تحدی نیز که در قرآن در چند هور د ذکر گردیده است در درجه اول مبتنی بر پایه فصاحت و بلاغت آن می‌باشد . ما از لحاظ رعایت اختصار از ذکر خود آیات صرف‌نظر کرده و فقط بذکر خلاصه آن آیات هی پردازیم :

تحدی بمعنی مغالبه و منظور معارض و مبارز خواستن است که

-٤١-

خداوند در آیات (اسراء -۸۸، هود -۱۳ و بقره ۳۲) مردم را مخاطب قرار داده و میفرماید: اگر در آنچه به پیغمبر نازل کردہ این شک و تردید دارید و قرآن را کلام بشر می‌پندارید و میگوئید که این پیغمبر این آیات را بخدا افشاء می‌بنند و از طرف خدا نازل نشده است بایران و همدستان خود متعدد شوید و همانند این قرآن و <sup>۱۰</sup> سوره از آن ویامثل یک سوره از آن را بیاورید و در ضمن همین آیات خداوند تأکید میکند که اگر تمام انس و جن متعدد و متفق باشند براینکه این کار را انجام دهنند هرگز قادر نبوده و در مقابل فصاحت و بلاغت آیات آن عاجز خواهند بود. بنا بر این وقتی مثلاً در قرآن می‌بینیم که میفرماید: **وَأَسْئِلِ الْقَرِيَةَ** (از قریه پرس) واینکه نمیفرماید: **وَأَسْئِلَ أَهْلَ الْقَرِيَةَ** (از اهل قریه پرس) فصاحت را هر اعات کرده است.

باعمالحظه مقدمه فوق در تفسیر آیه **فَطَبِيعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ** و آیاتی نظیر آن دچار اشکال نخواهیم شد. زیرا در مقام معروفی منافقین و در مورد بیان شدت کفر و عناد آنان تعبیری کاملتر و جامعتر از این نمیتوان بافت که میفرماید: در نتیجه انجام اعمال بد و کار شکنیهای ایشان در برابر حقائق اسلام، بر قلبای آنان مهر زده شد و حقائق را در ک نکردند و بقیع وزشتی کارهای خود متوجه نشدند.

نظر از آیه فوق در قرآن بسیار است از جمله در سوره بقره بعد از آنکه بحضرت پیغمبر (ص) خطاب میکند: «ای پیغمبر کسانی که کافرشدن، برابراست که آنان را بترسانی، ایمان نخواهند آورد» چنین میفرماید: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ، وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشاوةً وَلَهُمْ عَذَابٌ**

عظیم «بقره - ۷» (خدا وند بردها و گوشاهای آنان مهر زده و بر چشمها ایشان پردهای قرار گرفته و برای آنان عذاب بزرگی است). منظور اینست که کافرین از کثرت عناد و تعصّب حقائق را درک نکرده و بشنیدن و دیدن حقائق توفیق نمیابند. وراجع باین موضوع در سوره اسراء نیز چنین میفرماید: **وَإِذَا قَرَأَتِ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا يَسِّنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حَجَابًا مَسْتَوِرًا۔ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكْفَنَةً أَنْ يَفْتَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقُرْأً** «اسراء ۴۵ و ۴۶» (ای پیغمبر، هنگامی که قرآن میخوانی قرار میدهیم میان تو و آنانی که بروز رستاخیز ایمان ندارند پرده پوشانندهای، و بردهای آنان پردههای قرار میدهیم تا اینکه آنان از فهمیدن حقائق قرآن بازمانند و در گوشاهای ایشان سنگینی بوجود میآوریم). در اینجا نیز مقصود بیان شدت کفر و عناد کافرین و منافقین است که مانع از فهمیدن و گوش دادن آنان بحقائق میباشد و این مطلب چنین تعبیر شده است که: مابین تو و منکرین پردهای قرار داده ایم یعنی اینان بقدرتی در انکار و کفر، تعصّب و لجاجت میکنند که گوئی پردهای میان آنان و حقائق کشیده شده و مانع از فهم ایشان گردیده است. ناگفته نماند که در آیه فوق واکثر آیات دیگر موضوع اضلال بخداؤند نسبت داده شده است و شاید این امر برای بعضی تولید اشکال کند ولی باید توجه کرد که خدا وند بیشر در هدایت و ضلالت خود اختیار داده است و بسیاری از آیات قرآن این موضوع را کاملاً تصریح میکند که در بعد، آنها را ذکر خواهیم کرد. و چون کفار نعمت‌های الهی را از روی اختیاری که برای آزمایش بشر در آنان قرار داده شده در راه باطل بکار بردند و حاضر بقبول حقیقت نشدند، لذا خداوند نیز توفیق

خود را از آنان برداشت وایشان در وادی خلالت سرگردان شدند. از همین جاست که خداوند موضوع اضلال را بخود نسبت میدهد. و باید دانست که ذکر جملهٔ فطبع علی قلوبهم و سایر عبارات نظیر آن در قرآن مجید، در مقام مذمت هنافین و کفار است نه در مقام اعتذار. چنان‌که در زبان فارسی یا ترکی وقتی کسی حاضر نشد یک مطلب واضح و سخن حقّی را قبول نماید میگوئیم: «اساساً خداوند در او شعور و عقل نیافریده» البته با این این جمله نمیخواهیم او را معذور داریم بلکه میخواهیم او را مذمت کنیم زیرا او حاضر نیست از عقل و شعوری که خداوند برای درک حقیقت در او آفریده است استفاده نماید و آن عقل خدا دادی را چنان ضائع کرده که گویا اساساً در او عقل آفریده نشده است.

از شرحی که در بارهٔ آیات فوق دادیم بطلان گفتهٔ جبریون نیز آشکار میشود. آنان از این آیات استدلال کرده و میگویند کسی که گمراه شده خداوند او را گمراه کرده و بر دلش مهر خلالت زده است و کسی که هدایت یافته خداوند او را هدایت کرده است. قبل از جواب گوئی بخود اشکال، ناگزیر هستیم که بگوئیم جبریون چرا برای اثبات عقیده باطل خود از قرآن استدلال کرده‌اند؟ هنگامی که ما در مذاهب مختلفه‌ای که از اسلام جدا شده مطالعه میکنیم باین نتیجه هیرسیم که پیروان هرمذهب قبله عقیده خاصی از خارج انتخاب کرده و پس از آن برای از پیش بردن همان عقیده، با استدلال از آیات قرآن که تمام مذاهب اسلامی بحقانیت آن اتفاق دارند پرداخته اند و آیات قرآن را از روی تعصب بر طبق عقائد مخصوص خود تأویل و توجیه نموده‌اند.

-٤٤-

زیرا ایشان باین اصل توجه داشته‌اند که تمام فرق اسلامی بحقانیت قرآن مجید معتقد هیباشند و هرگاه برای اثبات عقائد خود شواهدی از آیات پیاورند در پیشرفت مرام آنها تأثیر کلی خواهد داشت و میتوان گفت همین اغراض شخصی و تعصّب باطل، باعث پراکندگی و نفاق در بین مسلمین گردیده است. (۱)

چنانچه گفته‌یم پیروان هر مذهب قبلاً عقیده خاصی اتخاذ نموده و برای از پیش بردن هرام و ترویج عقائد خودشان بقرآن متولّ شده‌اند، جبریون نیز همین راه را در پیش گرفته‌اند یعنی قبلاً جبری شده و پس از آن با استدلال از آیات قرآن نظیر آیه **فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَخَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** و آیه **أَوْلَادُ قَرْآنِ** میگوئیم: اولاً در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که بر اختیار کامل دلالات میکند:

**إِنَّا هَدَيْنَاكُمْ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرُوا وَإِمَّا كَفُورُوا** «دھر-۳» (ما باسانان

راه را نشان دادیم یا شاکر میشود و یا کافر) و در سوره اسراء آیه ۷ نیز میفرماید: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَاللهُ أَكْرَمُ** (اگر نیکی کنید برای خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید نیز برای خودتان است) و همچنین آیه ۱۵ از سوره اسراء که میفرماید: **مَنِ اهْتَدَ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضْلُلُ عَلَيْهِمَا** (هر که هدایت یابد

(۱) علاقمندان بعلم تفسیر اگر بخواهند در این موضوع مطالعه کافی بعمل آورند و بدانند که چگونه باید آیات قرآن را تفسیر کرد که باعث اختلاف و تشتت آراء نبوده و عقائد مسلمانان یکسان باشد بکتاب «مقدمات تفسیر» از انتشارات مجلس تفسیر تبریز مراجعه نمایند.

همانا بنفع خودش هدایت می‌باید و هر که گمراه شد همانا بزیان خود گمراه می‌گردد. غیر از آیات مذکوره آیات بیشتری نیز کاملاً بر مختار بودن انسان دلالت می‌نماید و اگر کسانی بگویند که «ما آیات مذکوره را که از آنها اختیار کامل فهمیده می‌شود قبول داریم ولی از سائر آیات نیز مانند خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وغیره جبریت استشمام می‌گردد» در باسخ می‌گوئیم در اینصورت لازم می‌آید که در آیات قرآن تناقضی پیدا شود و ما معتقدیم که اگر یک شخص بی‌غرض و بی‌طرف اعمّ از مسلمان وغیر مسلمان این آیات را با توجه بفصاحت و بلاغتی که در آنها بکار رفته است مطالعه نماید، باین نتیجه می‌رسد که : در این آیات هورد بحث بهیچوجه تناقضی وجود ندارد و آیاتی که صریحاً اختیار را هیسانند شاهد و قرینه بارزی هستند که استدلال جبریون با آیات، کاملاً باطل و بی‌وجه می‌باشد.

ثانیاً : اگر واقعاً آیات مذکوره بجبریت دلالت داشت موضوع کیفر و پاداش که در اکثر سوره‌های قرآن بطور مکرر بیان شده است کاملاً بیهوده و بیجا عیشد. بعبارت دیگر در صورتیکه هدایت کننده و گمراه کننده خود خداوند باشد چگونه گناهکار را کیفر و نیکوکار را پاداش میدهد و آیا کیفر دادن در این مورد ستمکاری و پاداش دادن بیجا و بیموقع نخواهد بود؟

ثالثاً آیات زیادی در قرآن مجید حاکی از مدح صالحین و ذم مجرمین و اظهار تحسر از رفتار آنان است. اگرچنانچه جبری در کار باشد چه جای مدح و ذم و تحسیر است و ذکر مثالهای توهین آمیز در مقام سرزنش برای

چیست؟ زیرا مدح و ذم شخصی در صورتی تحقق می‌باید که‌وی در افعال خود مختار باشد نه مجبور. از جمله آیاتی که مؤمنین را هیستاید اینست: **وَكَانُوا مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعْفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ آل عمران**. ۱۴۶ (وچقدر از بیغمبرانی که خدا پرستان بسیاری با همراهی ایشان جنگیدند و در راه خدا بسبب آنچه بایشان رسید سستی بخود راه ندادند و ناتوان و خوار نشدن و خداوند صابرین را دوست میدارد) (۱) و از جمله آیاتی که راجع بذم کفار است آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌باشد: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَقْنَعُهُنَّ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا** اولئک کالانعام بِلَهُمْ أَضَلُّ اولئک هُمُ الْغَافِلُونَ (آنان قلبه‌ای دارند و نمی‌فهمند و چشم‌های دارند و نمی‌بینند و گوش‌های دارند و نمی‌شنوند، آنان مانند چهار پایانند بلکه از آنها نیز گمراحت ندوایشان غافلانند) و در سوره انفال آیه ۲۲ می‌فرماید: **أَن شَرَ الدُّوَابُ عِنْدَ اللَّهِ الْصَّمْ الْبَكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** (همانا بدترین چهار بایان نزد خداوند آن کران ولانی هستند که نمی‌فهمند) و در سوره مدقّر در آیات ۴۹ تا ۵۱ می‌فرماید: **فَمَا لَهُمْ عِنِ التَّذَكِّرَةِ مُعْرِضُينَ كَانُوهُمْ حَمَرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ**. فرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (بآنان چه شده‌است که از باد آوری روی بر می‌گردانند گوئی که ایشان خران رمنده‌ای هستند که از شیر فرار می‌کنند). (۲)

(۱) آیات زیاد دیگری نیز در مدح مؤمنین در قرآن ذکر شده مخصوصاً با آیات ۱ تا ۸ و ۵۷ تا ۶۱ سوره مؤمنین مراجعت شود.

(۲) قسورة در لغت چندین معنی دارد از جمله «شیر» و «جماعت تیر اندازان شکارچی» که در اینجا بهر دو معنی احتمال می‌رود.

درجای دیگر راجع بکسی که پس از اتمام حجت و مشاهده آیات الهی آنها را پذیرفت و کافر شد چنین میفرماید: فَمَلِئَ كَمَلَ الْكَلْبُ أَنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَمْهِدْ كُهْ يَلْهَثْ «اعراف- ۱۷۶» (مثل آنسخن مانند مثل سگ است که اگر بر آن حمله کنی نفس میزنند و اگر آنرا ترک کنی باز نفس میزنند). و در مقام تحسیر، از این لحاظ که کفار پیغمبر ان را نمی پذیرند چنین میفرماید: يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعَبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ «یس - ۳۰» (حضرت باشد بر بنی دگان، پیغمبری بر ایشان نمی‌اید مگر اینکه اورا استهزاء میکنند) [ازینمه تو ضیحاتی که در باره آیه قطیع علی قلو بهم داده شد چنین بر می‌اید که این آیه و نظائر آن همگی کنایه از سلب توفیق الهی از گروه کافرین است و هرگز جبری در میان نمی باشد و انشاء الله ما در آتیه، کاملتر از این درباره آن آیاتی که جبریون از آنها استدلال کرده اند و تمام بی اساس است بحث خواهیم کرد.

۶- وَإِذَا رَأَيْتُهُمْ تَعْجِبَكَ أَجْسَامُهُمْ : در این آیه اشاره میکند باينکه شکل و قیافه منافقین بظاهر حاکی از اسلامیت آنانست و خطاب پیغمبر میفرماید که تو وقتی هیأت و قیافه منافقین را مشاهده میکنی چنین می بنداری که ایشان افراد صالح و واقعاً مسلمان هستند و هنگامیکه با تو سخن میگویند بادقت کامل بمطالب آنان گوش میدهی و از شنیدن سخنانی که در باره پیشرفت اسلام و ترویج حقائق قرآن میگویند شاد هیشوی و گمان میکنی که این سخنان را از تهدل و باخلوص نیت میگویند در حالیکه ایشان حقیقت ایمان نیاورده اند و این بیانات دلفریب آنان از روی نفاق و دور وئی و برای اینست که خودشان را مسلمان

و مؤمن جلوه دهنـد، ولی ای پیغمبر فریب ظاهر منافقین را مخور و از ایشان بر حذر باش.

۷- **کَانُهُمْ خَشِبٌ مَسْنَدٌ** : منافقین مانند چوبهای خشکی هستند.

همچنانکه چوب خشک هرگز رشد و نمو نکرده و حس و حرکتی از آن مشهود نیست حقائق قرآن نیز در قلوب منافقین تأثیری ندارد و این گروه نیز گوئی از نعمت اینسانی و شناوری و فهم و احساس بکلی محرومند. زیرا در سایه تبلیغ تعالیم مقدسه اسلام رشد و ارتقای در فکر و عقل ایشان علاوه حظه نمیشود.

۸- **يَحْمِبُونَ كُلَّ صِيَحَةٍ عَلَيْهِمْ** : دزدی که بخانهای قدم

میگذارد هر صدائی اگرچه، جزئی باشد اورا هی ترساند و گمان میکند که اهل خانه از آمدن او باخبر شده و او را تعقیب میکنند، منافقین نیز دزدانی بودند که کوچکترین صدا و حرکتی باعث ترس آنان بود و هر صیحه را بزیان خود هی بپنداشتند و تصور میکردند که اسرارنهانی و افکار زیان آور ایشان بر مسلمین فاش و آشکار شده است و بمصادق الخائن خائف هر حاده ایکه روی هیداد بزرگ یا کوچک، همایه خوف و هراس آنان میگردید، چنانچه در سوره توبه آیه ۴۶ میفرماید :

يَحْذِرُ الْمُنَافِقُونَ إِنَّ تَنْزِيلَ عَلَيْهِمْ سُورَةً تَنبَيِّهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ هُنَاجِرُ مَا تَحْذِرُونَ ( منافقین میترسند از اینکه سوره ای علیه ایشان نازل شود و در آن سوره چیزهایی که در دلها ایشان است خبرداده شود . ای پیغمبر بگو استهزاء کنید ! همانا خداوند آنچه را که از آن میترسید بیرون خواهد کرد ) . یعنی خداوند نیات پلید و نفاق و دروغگوئی آنرا بر همه آشکار و فاش خواهد ساخت.

-۴۹-

**قَاتِلَهُمُ اللَّهُ :** ( خدا بکشد آنان را ) ممکن است سؤال شود در صورتی که خداوند قادر است و میتواند منافقین را بكلی از روی زمین هجو نماید چرا در مقام دعا و نفرین هیفر ماید : « خدا آنان را بکشد ». در پاسخ هیگوئیم این جمله بمنظور طعن و اظهار تنفر از منافقین بیان شده و هووضع کشتن و هجو آنان در میان نیست، چنانچه شخص مقتدری در عین حال که بکشتن و هجو کردن گناهکاری قدرت و اختیار کامل دارد خطاباً با شخص میگوید: « خدا ترا بکشد » البته این شخص با این بیان خود کشته شدن مخاطب را آرزو نمیکند بلکه هیخواهد بطور کنایه تنفر و اضجاع شدید خود را از اعمال آن شخص گناهکار اظهار و ابراز نماید و در این آیه فوق نیز منظور اظهار تنفر از اعمال منافقین میباشد .

**آنی یوْفَكُونَ :** ضمن بیان عتاب آمیز ، خداوند در باره منافقین هیفر ماید : آنان بکجا میروند ؟ راه راست و جاده مستقیم هدایت را گذاشتہ بکدام سمت متوجه هستند ؟ آری منافقین راه را گم کرده و در وادی ضلالت سر گردانند و گمراهی را بعوض هدایت قبول کرده اند . بطوریکه در حق آنان هیفر ماید : **أُولُئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُ الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحْتُ تِجَارَتَهُمْ وَمَا كَانُوا مُهَتَدِينَ** « بقره - ۱۶ » ( منافقین کسانی هستند که گمراهی را در مقابل هدایت خریدند « هدایت را ترک کرده و ضلالت را پیش گرفتند » پس تجارت آنان سودمند نشد و آنان از هدایت یافتنگان نشدند ) .

تذکرہ- در شرح آیات این بخش پاره ای از افکار و نیات پلید منافقین آشکار گردید و کاملاً توضیح داده شد که حضرت پیغمبر و مسلمانان باید

-۵۰-

با کمال هوشیاری و بیداری آنان را در میان خود راه نداده و باشدت هر  
چه تمامتر با آنان مبارزه نمایند و ما در بخش دوم نیز در این باره سخن  
خواهیم گفت.

## بخش دوّم

از سوره منافقون

﴿ هَمْسِيَّهٖ بُرْجَهٖ آَيَهٖ ﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ  
و زمانیکه گفته شود بایشان که بیاید استغفار کند برای شما پیغمبر خدا  
لَوْا رُؤُوسُهُمْ وَرَايَتُهُمْ يَصْدُونَ  
میگردانند سرهایشان را و می بینی ایشان را که اعراض میکنند  
و هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سواء علِيهِمْ  
در حالیکه ایشان تکبر کنند گانند (۵) برابر است بر ایشان  
أَسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ  
آیاطلب آمرزش کنی برای آنان یا طلب آمرزش نکنی برای ایشان  
قَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي  
هر گز نمی آمرزد خداوند ایشان را براستی خداوند هدایت نمیکند

-۵۱-

الْفَوْمُ الْفَاسِقِينَ (٦) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تَنْهِقُوا  
گروه فاسقین را (۶) آناند کسانیکه میگویند اتفاق نکنید  
عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ  
بکسانیکه در ترد پیغمبر خدا استند تاینکه پر اکنده شوند و برای خدا است  
خَزَائِنُ الْأَسْمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِكُنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷)  
گنجینه های آسمانها و زمین ولیکن منافقین نمی فهمند (۷)  
يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ  
میگویند هر آینه اگر بر گردیم بسوی مدینه البته بیرون میکند  
الْأَعْزَمِنَهَا الْأَذْلَّ وَلِلَّهِ الْعَرْةُ وَلِرَسُولِهِ  
عزیزتر، از آن (از مدینه) ذلیل تررا و برای خدا است عزت و برای پیغمبر شر  
وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلِكُنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸)  
و برای مؤمنین ولیکن منافقین نمی دانند (۸).

### \*(مفهوم آیات)\*

هنگامی که بمنافقین گفته میشود که بیاید پیغمبر خدا در حق شما استغفار کند ( او خود از تجاوز و آزاری که بوی شده چشم پوشی کرده ، از خداوند نیز برای شما طلب مغفرت کند ) نمی آیند و از فرط غرور و تکبر از تو روی بر میگردانند ( نمیخواهند به پیغمبر انقیاد و اطاعت کنند و از این اعمال بدخود عذرخواهی نمایند ) . ای پیغمبر استغفار و عدم استغفار تو درباره هنافقین یکسان است ( مادام که صفت زشت نفاق

در آنان وجود دارد اساساً شایستهٔ آمرزش نیستند و هرگز خداوند آنانرا نخواهد بخشید. زیرا خداوند بر منویات آنان آگاه است و میداند که ایمان ایشان حقیقی نیست و اگر هم برای استغفار نزد تو پیامند برای حفظ ظاهر است) و هرگز خداوندگروه فاسقین راهداشت نمیکند. ایشان کسانی هستند که میگویند باطرافیان پیغمبر یعنی مؤمنین انفاق نکنید تا اینکه پراکنده شوند اما غافلند و نمیدانند که گنجینه های آسمانها و زمین مال خداست و خداوند با هر وسیله قادر است که مؤمنین را از مساعدت ایشان غنی و بینیاز کند. و همچنین هنافقین میگویند وقتی که بمدینه برگشتهیم آنکه عزیزتر است ذلیل تر را از آنجا خارج میکند (عبدالله بن ابی که از رؤسای هنافقین بود گفت من که عزیزتر هستم حضرت پیغمبر را که معاذ الله ذلیل تر است از مدینه خارج خواهم کرد)، ولی نمیدانند که عزت مخصوص خدا و پیغمبر و مؤمنین است ولیکن هنافقین از حقیقت امر غافل میباشند.

### ﴿لغات﴾

۱- **تعالوٰ** : بیایید، فعل امر، جمع مذکور مخاطب از باب تفاعل از کلمه علوّ، مفروش تعالٰ و معنای اصلی آن این بوده است که شخصی از بالا دیگری را که در پائین است نداکند که بیا، ولی بعدها بمعنی مطلق «بیا» استعمال شده است. اعم از اینکه در پائین باشد یا در بالا.

۲- **لَوْوَا** : (برگردانیدند، پیچیدند)، فعل ماضی، جمع مذکور غائب از باب تفعیل از ماده لَوْيِ لفیف مقرن.

۳- **يَصُدُونَ** : (روی هیگر دانند)، از باب نصرین صرداری دو معنی است: (روی گردانیدن، و منع کردن)، در این آیه بمعنای اولی است ولی در آیه ۲ از همین سوره «فَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ» بمعنای دوم بکاررفته یعنی از راه خدا منع کردند.

۴- **أَسْتَغْفِرَةٌ** : (آیا طلب بخشش کنی)، از باب استفعال، همزه مفتوحی که در اول آنست همزه است فهم میباشد و همزه مکسور باب استفعال حذف شده است یعنی در اصل «أَإِسْتَغْفَرَةٌ» بوده است.

۵- **يَنْفَضُوا** : (متفرق میشوند)، از باب انفعال از کلمه **فض** و مضاعف است، و تصور نشود که این کلمه از باب افعال است، زیرا در آن صورت از هاده **فض** میشود در صورتی که این کلمه از ماده **فض** است.

### ((شأن نزول))

روایت شده است، هنگامی که حضرت پیغمبر باطیفة بنی مصطفی میحاربه میکرد یکی از مهاجرین (مسلمانانی که از مکه آمده بودند) با یکی از انصار (مسلمانانی که اهل مدینه بودند) در خصوص آب با هم منازعه کردند، آن مهاجر رفقاش را بیاری طلیید و یکی از بارانش آمده و بر شخص انصاری سیلی زد و او نیز دوستش عبد الله بن ابی را که منافق بود صدا کرد و چون عبد الله بن ابی از چگونکی قضیه باخبر شد، از سیلی زدن مهاجر بر دوست او انصاری غضبناک شده و خطاب بدشت انصاری خود گفت «ماها که به مهاجرین یاری کرده و اتفاق نمودیم تا اینکه قدرت پیدا کردند حالا ایشان بما جری شده و با ما بستیزه بر

- ۵۴ -

میخیزند. اگر میخواهید اینان از اطراف پیغمبر پراکنده شده و خوار و زبون باشند بایشان انفاق نکنید» و عبد الله بن ابی خودش را عزیزتر میشمرد و پیغمبر را ذلیل تر میپنداشت و میگفت «اگر بمدینه برگردم من که عزیزترم، پیغمبر را که معاذ الله خوار و ذلیل است از آنجا خارج خواهم کرد و در این موقع آیه یَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَخْرُجَنَّ الْأَعْرَثِ مِنْهَا الْأَذَلَّ نازل شد.

### «شرح آيات و توضیح نکات»

۱- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْلَا رَوَّسَهُمْ:

(هنگامیکه بمنافقین گفته میشد یا اید پیغمبر خدا برای شما استغفار کندسرهای خود را بر میگردانیدند یعنی اعراض میکردند). در بادی نظر همکن است تصویر شود (همچنانکه بعضی ها چنین پنداشته اند) که از این آیه چنین فهمیده میشود که گناهکاران موظف هستند که نزد حضرت پیغمبر رفته و اظهار کنند که ما بفالان گناه هر تکب شده ایم تا حضرت رسول در حق ایشان از خداوند آمرزش بخواهد و قطعاً استغفار او مانند استغفار شخص عادی بوده و تأثیرش بیشتر خواهد بود، ولی هر گاه در آیه مذکوره و آیاتی که در این مورد نازل شده دقت کافی بعمل آید معلوم خواهد شد که منظور از استغفار پیغمبر در اینجا غیر از آن است که در بالا ذکر شد و مبارای اثبات مطلب بتوضیح یشتری میپردازیم: در دین مقدس اسلام حق بر دونوع است: حق الله و حق الناس مثلاً برباکردن نماز حق الله است و هر گاه کسی نماز را بجا نیاوردمیتواند خودش مستقیماً از خداوند استغفار کند و در مقام تدارک آن برآید و

در این مورد برای استغفار ضرورت ندارد که بشخصی متولّ گردد (۱) اما در مورد حق النّاس که مثلاً بمال و آبروی کسی صدمه زده و بوی توهین نموده تنها با استغفار از خداوند گناهش آمرزیده نمی‌شود و باید از کسی که بوی ضرر رسانیده و اهانت کرده و قلبش را متأنّر و منکسر ساخته است ترضیه خاطر حاصل نماید.

در آیه فوق الذکر نیز استغفار منحصر آراجع بهمین حق النّاس است.

زیرا منافقین برای جلوگیری از پیشرفت حقائق به حضرت پیغمبر شکنجه‌ها و آزارها و توهینات روا میداشتند و بنابراین موظف بودند که برای استغفار در وهله اول نزد پیغمبر آمده و از وی طلب عفو و مغفرت نمایند و بعد از آنکه حضرت از حق خود گذشت، از خدا نیز برای ایشان مغفرت بخواهد. در این مورد آیات دیگری نیز در قرآن مجید ذکر گردیده که در آنها امر شده است که مردم بروند و از پیغمبر بخواهند که در حق آنان از خداوند استغفار کنند. و ما در اینجا فقط بذکر آیه ۶۴ از سوره نساء اكتفاء نماییم: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا**

**اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدَوَ اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا**

(واگر منافقین وقتیکه بنفس‌های خود ظلم کردند «وض اینکه می‌حاکمه‌ها پیش تویاورند بنزد طاغوت بردند» می‌آمدند نزد تو و از خداوند طلب آمرزش می‌کردند و پیغمبر هم در حق آنان استغفار می‌کرد

---

(۱) منظور این است که در مورد حق الله شخص گناهکار میتواند مستقیماً از خداوند استغفار کند و اگر از پیغمبر و مؤمنین نیز در این مورد انتقام دعا کند مانع و اشکالی ندارد چنانکه از وظیفه‌های مؤمن است که در حق برادر خود از خداوند آمرزش بخواهد «ربنا اغفر لی ولوالدی ول المؤمنین يوم يقام الحساب».

البته خداوند را به بندگان خود بسیار برگردانده و هر بان مییافتد). از این آیه و سائر آیات قرآن استنباط میشود که اینگونه استغفار در هورد حق الناس بیان شده است یعنی مجرمی که میخواهد گناهش بخشیده شود باید همان کسی را که بوى تعذی و توهین و آزار کرده شفیع قرار داده و از او خواستار شود که اورا عفو کند و خاطرش از وی راضی گردد و بعد از آن از خدا نیز برای گناهکار، آمرزش مسائل نماید. و ما قبل آیه ای که ذکر شد حاکی از اینست که یکدسته از منافقین درباره قضیه ای محاکمه را پیش یکی از علماء یهود برداشت در صورتی که هیچایست قضاؤت را بر پیغمبر که مطاع بود واگذار کنند و این موضوع نسبت به رسول اکرم (ص) توهین عمدى محسوب میشود و بنابراین در مقام استغفار موظف بودند که بحضور پیغمبر (ص) بیانند و از او عفو و آمرزش بخواهند تا اینکه حضرت نیز پس از آنکه خودش ایشان را بخشید از خداوند برای آنان طلب مغفرت کند. بنابر آنچه گفتیم از آیه **تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَظَائِرُ آنَّ هُرَّگَزْ مُسْتَفَادٌ نَمِيُشُودْ كَه هر که مرتكب گناهی شد باید نزد پیغمبر رفته و بگناه خود اقرار نموده و از آن حضرت بخواهد که از خداوند برای او مغفرت بجوید، بلکه این آیات عموماً در هورد خاصی که در بالا شرح داده شد نازل گردیده است.**

و بعلاوه این امر اشکالات دیگری نیز دارد، مثلاً در صورتی که تمام گناهکاران در حضور حضرت پیغمبر بگناهان خود اقرار میکردن حجب و حیائی که لازم است بین حضرت پیغمبر و هردم وجود داشته باشد از میان میرفت و گذشته از این چون عده هقصربین بیشتر است هرگاه تمام آنها برای هر گناهی که مرتكب میشوند موظف باستغفار از پیغمبر باشند در این

صورت اوقات شریف حضرت صرف استغفار باین و آن میشدوالبته اوقات رسول اکرم (ص) گرانبهاتر از آن بود که در این امر جزئی صرف شود و علاوه بر این از وظائف مهدهای که از طرف خداوند بر او محول شده بود بکلی باز میماند.

برای اینکه در شرحی که دادیم هیچگونه جای تردید باقی نماند آیه ۹۷ و ۹۸ از سوره یوسف را در اینجا ذکر میکنیم: **قالوا يَا أَبَانا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَا كُنَّا خاطِئِينَ . قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي أَنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ :** (فرزندان یعقوب بوی گفتند ای پدر برای ما راجع بگناهانمان طلب آمرزش کن. همانا ما از خطاکاران هستیم.) حضرت یعقوب فرمود از خداوند برای شما استغفار خواهم کرد همانا او بخشنده و مهر بان است) بدون شک فرزندان یعقوب بازار واذیت او برداخته و درباره یوسف و برادرش بنیامین خاطرش را آزرده بودند، اینک میخواهند پدرشان آنان را غفوکند و بعد از آن از خداوند نیز برای ایشان طلب مغفرت نمایند چنانچه حضرت یعقوب نیز فرمود درباره شما از خدا طلب مغفرت خواهم کردو خدا بخشنده و مهر بان است. در این آیه واضح است که منظور فرزندان این نبود که ای پدر تو از مقریین درگاه الهی هستی و سخن تو در پیشگاه خداوند هورد قبول واقع میشود، از خداوند مسأله کن که از گناهان ما در گذرد بلکه میخواستند در وله اول حضرت یعقوب از تقصیر ایشان در گذرد و سپس از خداوند برای آنان طلب مغفرت نمایند. و چون موضوع استغفار بیان آمد مناسبت دارد که آیات راجع باستغفار در حق هشتر کین را که خداوند پیغمبر و هؤمنین را از استغفار در حق مشرک نهی میکند در اینجا نقل کنیم:

**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُو اللِّمَشِرِ كَيْنَ وَلَوْ كَانُوا أُولَى  
قُرْنَى هِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحَّمِ . « توبه - ۱۳ »**

(پیغمبر و مؤمنین نمیتوانند برای مشرکین طلب مغفرت کنند اگر چه آنان از خویشاوندان باشند ، بعداز آنکه بحضرت رسول و مؤمنین نابت شد که آنان از اهل آتش می باشند ) منظور این است در صورتیکه سلسختی و عناد مشرکین در مقابل وحدایت خداوند و حقائق اسلام ، به پیغمبر و مؤمنین آشکار شد اینان هرگز نمیتوانند در حق آنان استغفار نمایند . دراینجا ممکن است بعضی ها سؤال کنند که چرا حضرت ابراهیم در حق پدرش که مشرک بود استغفار کرد ؟ در پاسخ میگوئیم اگر بخود آیات در این خصوص وقت شود خود بخود این اشکال برطرف خواهد شد ، بطوریکه در مابعد آیه مذکوره میفرماید : **وَمَا كَانَ أَسْتَغْفَارًا إِبْرَاهِيمَ  
لَا يَبِهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا (۱) إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوُّ لِلَّهِ  
تَبَرَّأَ مِنْهُ أَنَّ ابْرَاهِيمَ لَا وَاهْ حَلَّيْمٌ . (استغفار ابراهیم در حق پدرش بجهت وعده ای بود که پدرش داده بود ، ولی هنگامیکه باو آشکارشد که وی دشمن خدا است از پدرش دوری جست . همانا ابراهیم بیشتر تأسف کنده و بر دبار است ) از این آیه معلوم میشود که او لا استغفار ابراهیم بجهت وعده قبلی بود و نانیا ابراهیم گمان میکرد که پدرش بجهت رسوخ عقاید باطله در قلبش هنوز کاملاً حقیقت برای او روشن نشده است نه اینکه علماء**

---

(۱) بعضی ها گمان کرده اند که فاعل « وعد » بدر ابراهیم بوده است ولی اشتباه است و فاعل وعد خود ابراهیم است که موضوع وعده در سوره مریم در آیه ۴۷ ذکر شده است .

عمداً و از روی عناد و لجاجت حقائق را انکار میکند و هنوز ابراهیم  
امیدوار بود که تبلیغ وی در پدرش مؤثر خواهد شد و شرح قضیه در  
سوره هریم ضمن آیه ۴۶ و ۴۷ چنین بیان شدم : **قَالَ أَرَأَيْتَ عَنْ**  
**آِلَّهِتِي يَا إِبْرَاهِيمُ؟ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَكَ وَاهْجُرْنِي مِلِيّاً . قَالَ**  
**سَلَامٌ عَلَيْكَ سَاسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً .** (پدر ابراهیم باو گفت  
آیا تو از خدایان من روی بر میگردانی ؟ همانا اگر از توحید دست بر  
نداری ترا سنگسار میکنم و مدت درازی از من دور باش . ابراهیم  
در جواب گفت : سلام بر تو ، (۱) از خداوند برای تو استغفار خواهم  
کرد همانا خداوند بمن هرban است ) از این آیه چگونگی وعده  
ابراهیم درباره استغفار او در حق پدرش کاملاً آشکار میشود و در  
سوره شعراء آیه ۸۶ حضرت ابراهیم ضمن دعاء خود پروردگار چنین  
میگوید : **وَأَغْفِرْ لِإِبْرَاهِيمَ كَانَ مِنَ الظَّالَمِينَ** (خدايا پدرم را يامر ز براستی  
او از گمراهان است ) . در جای دیگر خداوند بمؤمنین امر میکند که  
از طریقه ابراهیم در تمام مراحل پیروی کنند مگر در هورد استغفار او  
در حق پدرش ، و میفرماید که در این باره از او تبعیت نکنند :  
**قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ اذْفَالُوا لِنُؤْمِنُ**  
**إِنَّا بِرَءَاءٍ مُنْكَمْ وَمَمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ، كَفَرْنَا بِكُمْ ، وَبِدَا يَعْنَنَا**  
**وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْشَاءُ أَبْدَأَ حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ**  
**إِبْرَاهِيمَ لَأُّبِي لَأَسْتَغْفِرَنَ لَكَ وَمَا مَلَكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** « مختصر » ۴

(۱) این سلام ، سلام مفارقت و وداع است .

( ای مؤمنین طریقه حضرت ابراهیم و کسانیکه با او بودند طریقه نیک و پیروی شدنی است . آنان بقوم خود گفتند که ما از شما و از آنچه جز خدا را هیپرستید بیزاریم ، ما بشما کافر شدیم و بین ما و شما عداوت و دشمنی برای همیشه ظاهر گردید مگر اینکه بخداوند یگانه ایمان بیاورید « خداوند هیفرماید در تمام این موارد از حضرت ابراهیم پیروی کنید » مگر در این سخن ابراهیم که پدرش گفت که البتہ برای تو استغفار خواهم کرد ولی در مقابل خدا برای تو کاری توانم کرد ) .

در اینجا باید توجه کرد که اولاً خداوند هیفرماید برای مؤمنین لازم است که در این خصوص ( استغفار ابراهیم در حق پدرش ) نباید از ابراهیم پیروی کنند و هرگز نمیتوانند برای هشتر کین از خداوند طلب مغفرت کنند . ثانیاً مقصود حضرت ابراهیم این نبود که « پدر جان من برای تو استغفار میکنم و حتماً خداوند ترا میبخشد » ، زیرا در عابعد آیه تأکید میکند که ای پدر در مقابل اراده خداوند کاری نتوانم کرد . یعنی اگر خدا بخواهد که ترا عذاب کند من هرگز قادر بدفع آن نخواهم بود . از هجموئع تمام آیات فوق آنچه مفهوم میشود این است که هشتر کدر صورتی که در شرک خود ثابت قدم بوده و از پرسش خدایان متعدد در برابر خداوند یکتا و بی همتا دست بردار نباشد و برای هدایت او احتمالی نرود استغفار در حق او جائز نیست . در اینجا ممکن است پرسند با این شرح یکه داده شد بنظر میسد حضرت ابراهیم که در حق پدرش استغفار کرده گناهی را مر تکب شده است ؟ در پاسخ میگوییم : اولاً استغفار ابراهیم پدرش بجهت وعده قبلی بود ، ثانیاً در موقع استغفار شرک و عناد و تهضیب پدرش کاملاً بر او محقق و ثابت نشده بود « فلماً تبین له انه عدو لله تبرأ منه » ( اما به حسن اینکه با ابراهیم آشکار شد که پدرش دشمن خدا است از او

بیزاری و دوری جست). با این توضیح اشکال اخیر نیز برطرف شد و انابت امیشود که حضرت ابراهیم در این مورد گناهی را هر تکب نشده است.

۳- سواء علیهم استغفرت لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ : این آیه نیز درباره منافقین است و خداوند در این آیه حضرت پیغمبر را متوجه می‌سازد که استغفار و عدم استغفار تو درباره منافقین برابر است یعنی اینان قلباً ایمان نیاورده‌اند و اگر هم برای استغفار بحضور تو بیانند از لحاظ حفظ ظاهر بوده و برای این است که از تعرض مؤمنین هصـون هانند و از غنائم وغیره بهره‌مند‌گردند. در سوره توبه نیز آیه ۸۰ هیفر ماید:  
*إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذِلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهِدِي النَّاسَ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ*  
(ای پیغمبر در حق منافقین خواه استغفار کنی و خواه استغفار نکنی یکسان است. حتی اگر درباره ایشان هفتاد بار آموزش بخواهی هرگز خداوند ایشان را نمی‌بخشد زیرا ایشان بخدا و رسولش کافر شدند و خـداوند گروه فاسقین را هدایت نمی‌کند). در این آیه مقصود این نیست که ای پیغمبر در حق منافقین استغفار مکن، بلکه هیفر ماید منافقین نزد تو می‌آیند و ظاهراً اظهار اسلام می‌کنند و تو نیز بظاهر مأمور هستی و در باره ایشان استغفار هیکنی، ولی باید متوجه باشی که خواه برای آنان استغفار بکنی و خواه نکنی حتی اگر هفتاد بار هم برای ایشان مغفرت بخواهی پذیرفته نیست و خداوند آنان را نخواهد بخشید زیرا بنفاق و کفر ایشان آگاه است.

۳- هم الٰذین یقُولُون لَا تُنفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتَّى يَنْفُضُوا:  
 یگانه هدف متفقین تخریب مبانی اسلام و تضعیف مسلمین بود و در  
 راه رسیدن باین هدف از هیچگونه کارشکنی فرو گذار نبودند. ایشان  
 نمیدانستند که اسلام هم مثل مذاهب و مسالک دیگر برای پیشرفت احتیاج  
 باتفاق دارد و بنابر این بمنظور جلوگیری از این دین مقدس هردم را از  
 انفاق در راه ترویج اسلام و کمک به مهاجرینی که از همه بمدینه آمده  
 بودند باز نمیداشتند، تا مؤمنین از اطراف پیغمبر پراکنده شوند و نهال تازه  
 اسلام پژمرده شود. اما متوجه این موضوع نبودند که گنجینه‌ها و ثروتهای  
 زمین و آسمان متعلق بخداست حتی روزی خود متفاقین را نیز خداوند  
 تأمین میکنند و اگر باران که رحمت الهی است بر زمین هرده نبارد و زمین  
 زنده نشود، چگونه آذوقه و روزی ایشان تأمین میگردد؟! ایشان  
 نمیدانستند که بحکم و مامِنْ دَائِيَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهُ روزی  
 هر جنبنده‌ای که در زمین است بر عهده خداوند میباشد و نیز غافلند از  
 اینکه اگر ایشان اتفاق نکنند خداوند بهر چیز مقتدر است و میتواند  
 تمام احتیاجات مسلمین را به رسیله‌ای که بخواهد تأمین نماید.

## بخش سوم

از سوره منافقون

﴿مُشْتَمِلٌ بِرَبِّ آيَةٍ﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِمُمُ أَمْوَالَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ

ای کسانیکه ایمان آوردید مشغول نگندشمارا اموالشما و نه اولادشما

عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعُلُ ذَلِكَ فَإِنَّكُمْ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٩)

از یاد آوری خدا و هر کس بگند آنرا پس ایشان آنانند زیانکاران (۹)

وَإِنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ إِنْ يَأْتِيَ أَحَدٌ كُمْ

وانفاق کنید از آنچه روزی دادیم بشما پیش از آنکه بیاید یکی از شمارا

الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ تَوْلًا أَخَرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ

هر کس بگویدی پروردگاره ن چرا بتأخیر نینداختی مرا تا مدت

قَرِيبٌ فَاصْدِقُ وَآكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَلَنْ يُوَحِّرَ

نزدیکی، تا تصدق بکنم و باشم از نیکان (۱۰) و هر گز بتأخیر نمی اندازد

اللَّهُ أَنْفَسٌ إِذَا جَاءَ أَجْلَهَا وَاللهُ خَبِيرٌ

خداؤند شخصی را هنگامیکه آمد مدت آن و خداوند آگاه است

بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱).

با آنچه میکنید (۱۱).

## ﴿مفهوم آیات﴾

در این آیات خداوند میفرماید که ای مؤمنین اموال و فرزنداتان شمارا از یاد خدا باز ندارد و کسانی که اموال و فرزندانشان آنرا از ذکر و یادآوری مانع گردد و در نتیجه خدارا فراموش کنند از گروه زیانکارانند (زیرا پاداش حقیقی اخروی را ترک کرده و دنبال منافع زود گذر دنیوی رفته‌اند). ای مؤمنین از روزیهایی که بشما بخشیده‌ایم پیش از اینکه هرگز شما را دریابد انفاق کنید، تا وقتیکه هرگز رسید کسی از شما نگوید که خدا یا چرا مدت اندکی مهلت ندادی تا تصدق کرده‌واز نیکو کاران باشم. اما باید بدانید که وقتی اجل کسی فرا رسید خداوند اورا هرگز بتأخیر نمیاندازد (بنابراین از فرصتی که در مدت عمر درست دارید استفاده کنید و از هال خود انفاق نمایید) و بدانید که خداوند باعمال شما آگاه است (و از انفاق و عدم انفاق شما مطلع بوده و در هر حال بشما جزا خواهدداد).

## ﴿لغات﴾

۱ - (لَاتِلُوكْ - كُمْ) : «مشغول نکند شما را» ، فعل نهی ، مفرد مؤنث غایب از باب افعال (اللهي يلهمي إلهاء) از مادة «لهو» ناقص واوی.

۲ - أَصَدَقَ : (صدقه بدhem) فعل مضارع ، متکلام وحده از باب تفعل و در اصل آتصدق بوده بنا به قاعده ، حرف تاء بتصاده ديل گردیده و بعد از ادغام «أَصَدَقَ» شده است، و قاعده کلی اينست که هرگاه فاء الفعل کلمه‌ای يکی از حروف يازدهگانه «تثذرس شص طظ»

باشد و آنکامه بباب تفعّل یا تفاعل برودجائز است که تاء تفعّل یا تفاعل را از جنس فاء الفعل آن کلمه کنند و در هم دیگر ادغام نمایند و فقط در فعل ماضی آن برای تلفظ، همزه‌ای می‌افزایند مثلاً کلمه صدق از باب تفعل تصدّق می‌شود، تا را بصاد تبدیل و بعد از ادغام همزه‌ای با اوش اضافه کرده می‌گویند «اصدّق» و مضارع آن در متکلم وحده اصّدق می‌شود و البته این تبدیل جائز است نه واجب و بنابراین «اصدّق» و «اتصدّق» هر دو بکار می‌روند. و اینکه در اینجا «فاصدّق» منصوب شده بواسطه آن ناصبه‌ای است که بعد از فاء سببیه مقدّر است.

**واکُن :** این واو، واوی عطف است و واکُن معطوف است به اصّدق و بدیهی است که معطوف تابع معطوف علیه می‌شود اما باید دید که چرا در اینجا تبعیت نکرده یعنی آکُن مجزوم شده در حالی که اصّدق منصوب است. علت این است که در اینجا آکُن بمحل اصّدق عطف شده نه بلطف آن و البته اصّدق لفظاً منصوب است اما محالاً چون در جواب شرط قرار گرفته مجزوم می‌باشد گویا که جمله اینطور است: «انْ اخَرَنِي اصَدَقْ وَ اكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ».

### شرح آیات و توضیح نکات

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلِهِنُكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ : (ای آنایکه ایمان آورده ایداموال و اولادتان شمارا از ذکر خدا بازندارد). قرآن مجید در موارد متعددی بشر را متوجه ساخته است که این جهان گذرگاهی بیش نیست و جهان باقی خانه آخرت است بنابراین

اهمیت اساسی را باید با بادی خانهٔ ابدی داد والبته برای ادامهٔ زندگی در دنیا نیز تا حدود معینی باید با مور زندگانی توجه کرد: وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَيْكَ اللَّهُ الدَّارُ الْآخِرَةِ وَلَا تَنْسِ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا «قصص-۷۷» (از آنچه خداوند بتو بخشیده است خانهٔ آخرت را بجوى و حصهٔ خودرا از دنیا نیز فراموش مکن). چقدر بد بختند کسانی که عمر گرانبهای خودرا فقط صرف مادیات و تأمین زندگی دنیا میکنند و همیشه بفکر اراضی تمایلات و شهوات نفسانی بوده و هر گز با مور معنوی که سعادت حقیقی را تأمین میکنند توجهی ندارند، علاقهٔ دنیوی مخصوصاً اموال و فرزندان نظر آنها را جلب کرده و بخود چنان سرگرم ساخته که از خدا پرسشی و بجا آوردن نماز و روزه و سائر تکالیف اسلامی بکلی غافل مانده‌اند، بهمین جهت است که پروردگار جهان مادهٔ پرسشی و حبّ مال و اولاد را بینحوى که مانع از ذکر خدا باشد اساس هفاسد شمرده است.

این گروه باید بدانند که عمل بقوایین اسلام نه تنها هایهٔ خوشبختی در جهان دیگر است، بلکه متنضم سعادت دنیوی نیز میباشد و این جهان فرصتی است برای آنانی که بخواهند باعمال نیک پرداخته و از بدیها دوری جویند تا از آتش دوزخ رهائی یافته و از نعم بهشتی و زندگانی حقیقی بر خوردار گردد.

از نظر قرآن، این جهان جز بازی و سرگرمی چیز دیگری نمیباشد دوزندگی واقعی در خانهٔ آخرت است و ماهندهٔ الحیوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لِهِيَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «عنکبوت - ۶۳» (زندگی این دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست وزندگی واقعی همانا

در خانه آخرت است اگر بدانند).

از سخنان بالا نتیجه میگیریم که هدف هر فرد مسلمان باید تأمين زندگی اخروی باشد و لذائذ این جهان مادی و اموال و فرزندان او که برای امتحان میباشد وی را از هدف اساسی باز ندارد و با استفاده از فرصت عمر، بانجام اعمال صالحه و تهیه توشه برای آخرت پردازد و بدینوسیله هم در دنیا سعادتمند باشد و هم روز رستاخیز از کیفر الهی خلاص یافته و از نعم بهشتی برهمند گردد.

۳ - عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: در اینجا مقصود از کلمه ذکر چنانکه گفتیم یاد آوری خدا یعنی پرستیدن او و بجا آوردن نماز و روزه و عبادات دیگر است و کسانی که پنداشته‌اند ذکر در این آیه مختص نماز جمعه است دچار اشتباه شده‌اند. زیرا بهینچوچه نمیتوان آیه عام را معنای خاص و بر عکس آیه خاص را معنای عام تعییر کرده‌ذا کلمه ذکر در این هورد عمومیت دارد و بتمام اقسام عبادت و نماز شامل است و تنها نماز جمعه اختصاص ندارد.

۴ - وَأَنْقَلُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخْرَجْتَنِي إِلَى أَجَلِ قَرِيبٍ فَاصْدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ:

(از آنچه برای شماروزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شمارا دریابد و آنوقت بگوید: پروردگارا چرا اجل مرا کمی بتأخیر نینداختی تا احسان کرده وازنیکو کاران باشم؟) مقصود این است که روزی میرسد که شخص هنگام مرگ بر کرده خود پشیمان شده و میگوید که چرا من در عمر خود انفاق و احسان نکردم؟ ای کاش عمر وفا میکرد و زندگانی من طولانی میشد تا بانفاق در راه خدا موفق

شده و در زهره صالحین قرار میگرفت. ولی متأسفانه که فرصت از دست رفته دیگر بر نگردد و در آن هنگام پشمیمانی اسودی نخواهد بخشید، لذا بر هسلمانان لازم است که از عمر گرانبهای خود استفاده کرده و از نعمت‌های که خداوند برای آنان ارزانی داشته است در راه خدا احسان و اتفاق کنند و در آیه آخر از همین سوره تأکید میکند که : **وَلَنْ يُؤْخِرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا** (هر گز خداوند کسی را که اجملش فرار سیده بتأخر نمی‌اندازد) یعنی اجل معین تغییر پذیر نخواهد بود . اینک شرح مختصری درباره اهمیت اتفاق : کوشش‌ها و فداکاریهای که مسلمین در پیشرفت دین اسلام بجا آورده‌اند بر اساس بذل جان و مال بود . آنان از آزارهای دشمنان و حتی از کشته شدن در راه دین مقدس اسلام نهاده‌اند و با هر وسیله بود مبانی اسلام را تقویت کردند . از ایشان آنانی که ثروتمند بودند از بذل مال نیز در این راه مضائقه ننمودند . آرای این ندای خدائی همیشه در گوش آنان طنین انداز بود :

**إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنِ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَآمُوا لَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ**

« توبه - ۱۱۱ » (براستی خداوند خریداری میکند از مؤمنین جانها و مالهایشان را در مقابل اینکه برای ایشان بهشت است). لذا آنان اعتقاد راسخ داشتند که با بذل جان و مال پیاداش اخروی خواهند رسید .

گفته‌یم که در پیشرفت اسلام بذل جان و مال دو رکن اساسی بود و در آیه مورد بحث فقط باتفاق امر شده است، زیرا برای نیروهند ساختن بنیه اسلام بودجه کافی لازم بود مخصوصاً در اوائل کار که مهاجرین مایه‌ملک و دارائی خود را در مکه گذاشته و به همراهی پیغمبر

روی بمدینه آوردند و بر عهده انصار بود که مخارج ایشان را تکفل کنند و زندگی آنانرا اداره نمایند. البته انصار نیز به بهترین وجه برای حمایت از مهاجرین برخاستند. در قرآن مجید در مقام تعریف و تشویق آنان در درس سوره حشر آیه ۹ چنین میفرماید:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُ الْأَدَارَةَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحْيَوْنَ مِنْ هَاجِرَ إِلَيْهِمْ  
وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُفْرِثُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ  
وَلَوْكَانَ بِهِمْ خَصَاصَةً (یعنی پیغمبر اکرم باید از غنائم قومی که بدون جنک آمده و با آن حضرت تسلیم شده اند بکسانی هم که در مدینه پیش از هجرت مهاجرین ساکن بوده و ایمان آورده بودند تقسیم نماید و اهل مدینه کسانیرا که از مسلمانان بسوی ایشان از مکه مهاجرت میکردند دوست میداشتند ولتنگ نمیشدند از اینکه بمهاجرین از غنائم و غیر آن داده شود و ایشان مهاجرین را بر خود مقدم فهرجح می داشتند اگر چه خودشان هم کاملاً نیازمند و محتاج بودند).

موضوع اتفاق در اکثر سوره های قرآن بیان شده و در پیشتر موارد خداوند بعداز بیان أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، و آتُوا الْأَرْضَ كُوْتَةً فرموده است و پاداشی که برای اتفاق وعده داده بالاترین پاداشها است و فرموده است که بخشش شما مانند دانه ایست که از آن هفت سنبل بروید و در هر سنبل صد دانه باشد. یعنی پاداش نیکی شما صدها برابر خواهد بود، و با اینهمه خداوند بهر کس که بخواهد بخشش خود را چند برا بر میکند(۱). اما با وجود اینکه باتفاق اهمیت پیشتر داده است رعایت حد

(۱) مثل الذين ينفقون أموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن بشاء والله واسع عليم < بقره - ۲۶۱ >.

-٧٠-

اعتدال را واجب شمرده و فرموده است که: وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى  
عُنْقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدْ مَلْوَمًا مَحْسُورًا « اسراء - ٢٩ »

(نه جنان بخیل باش که هر گز دست برای انفاق بسوی دیگران دراز نشود و نه  
چنان سخی باش که هر چه داری بفقر ای بخشی و خود را خسته و عاجز و مورد  
هالامت قرار دهی) و همچنین باسان امر کرده است که هدف اساسیش،  
خانه آخرت باشد اولی نصیب دنیوی را نیز فراموش نکند. علاوه بر  
رعایت اعتدال باید انفاق بدون ریاء و منت انجام گیرد، چنانچه اگر  
ریاء و منتی در کار باشد مانند اینست که روی سنگ همواری خاکی گرد  
آمده و باران شدیدی بر آن بیارد که تمام خاک را بشوید و همچنین است  
انفاق از روی ریاء و انفاقی که در آن منت و اذیتی تابع شود که بکلی  
باطل و کان لم یکن میباشد و ابدآ خدا بانفاق توأم باریاء اجری نخواهد داد (۱).  
نکته مهمتر اینکه باتأکید بیشتری که در انفاق شده است خداوند  
انفاق را از کافرین و منافقین نمی پذیرد. زیرا تمام اعمال صالحه و همچنین  
انفاق، باید بر اساس خلوص نیت انجام بگیرد و کفار و منافقین این  
خلوص نیت را ندارند. بهمین جهت است که با بیان عتاب آمیز خطاب  
میکند: ای منافقین خواه شما از روی طوع و رغبت و خواه از روی  
کراحت انفاق کنید پذیرفته نیست زیرا شما قوم فاسق هستید. آری بمصدق  
آیه: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، خداوند انفاق را از کسانی که عملشان  
از روی تقوی و خلوص نیت باشد قبول دارد و اجر خواهد داد و  
حتی خداوند سخن نیک و زبان نرم را بهتر از انفاقی که بر آن

(۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا أَصْدَقَاتِكُمْ بِالْمِنْ وَالْإِذْ كَالَّذِي يَنْقُضُ مَالَهُ رَبُّهُ اَنَّهُمْ  
وَلَا بُؤْمَنْ بَأَنَّهُ وَالْيَوْمُ الْآخِرُ فَمِثْلُهِ كَمِثْلُ صَفْوَانَ ... « بقره - ۲۶۴ »

-۷۱-

هنت و اذیتی تابع شود دانسته است و همچنین انفاقی را که در پنهانی  
باشد بر انفاق آشکار و علنی هزیت و برتری داده است. مطالبی که در بالا  
بطور اشاره بیان کردیم هریک موضوع قابل شرح است و در قرآن آیات  
زیادی درخصوص آنها نازل شده است.

بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۲۳

«پایان تفسیر سوره منافقون»

چون تنوین رفع در چاپخانه موجود نبود لذا در کلمات زیر فقط ضممه  
گذاشته شده لطفاً تصحیح نمایید :

کلمه	سطر	صفحه		کلمه	سطر	صفحه
مستتره	۱۶	۴۶		علیم	۱۳	۱۲
خشب	۳	۴۸		بصیر	۲۱	۱۷
مسندة	۳	۴۸		میت	۸	۱۹
سورة	۱۶	۴۸		قلیل	۱۰	۲۰
مخرج	۱۷	۴۸		خیر	۳	۲۱
سواء	۱۲	۵۰		خین	۱۱	۲۱
عدو	۱۲	۵۸		صلوة	۲	۲۸
اوّاه	۱۳	۵۸		واحدة	۳	۲۸
حلیم	۱۳	۵۸		خیر	۲۲	۳۰
أراغب	۳	۵۹		خشب	۳	۳۴
سلام	۵	۵۹		مسندة	۵	۳۴
اسوة	۱۶	۵۹		قوم	۱۷	۳۷
حسنة	۱۶	۵۹		غشاوة	۲۱	۴۱
خیر	۱۱	۶۳		عذاب	۲۱	۴۱
لهو	۱۹	۶۶		عظمیم	۱	۴۲
لعل	۱۹	۶۶		کثیر	۳	۴۶
خاصّة	۷	۶۹		قاوب	۸	۴۶
				اعین	۹	۴۶
				آذان	۹	۴۶
				حمر	۱۶	۴۶

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**